

گوهرِ عجمیت

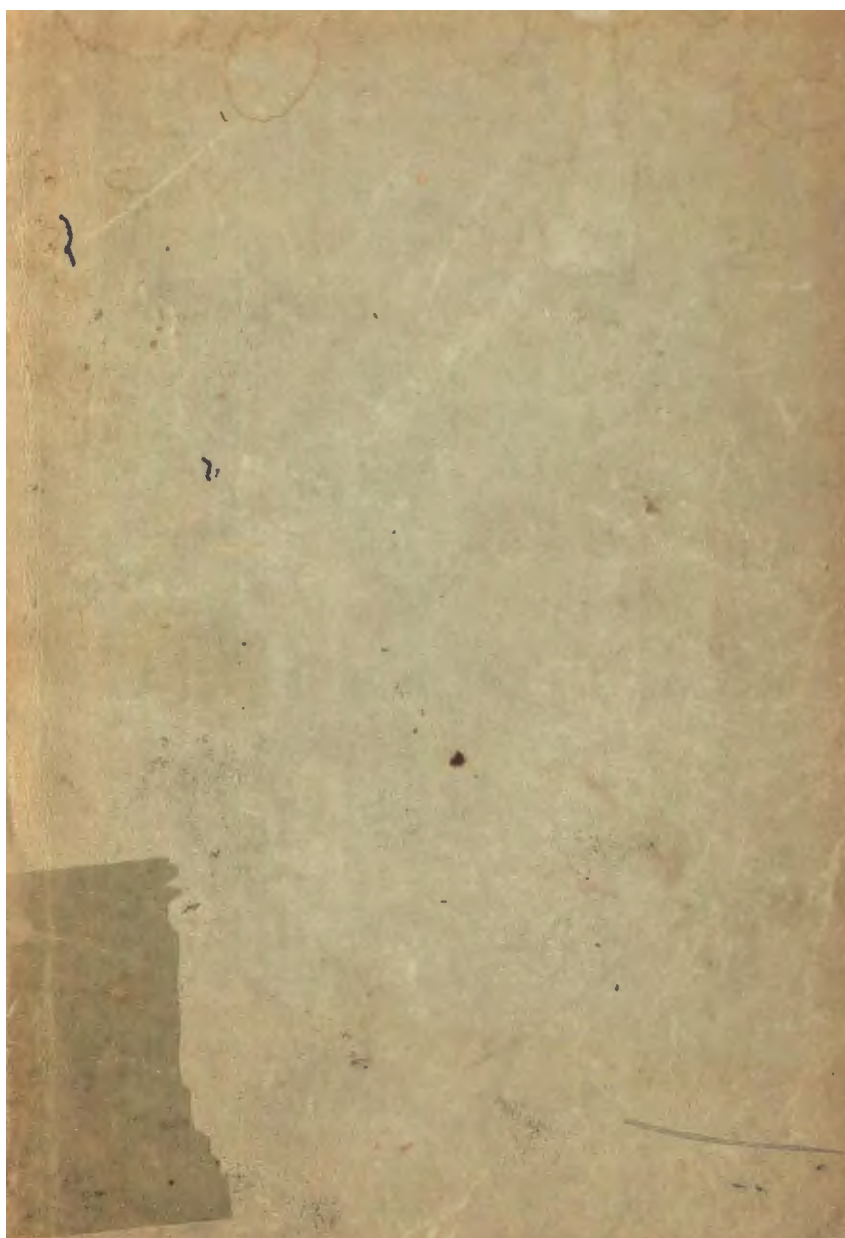
یا زندگانی

سیده نفیسه

تالیف

عزیز ایش عطار دی





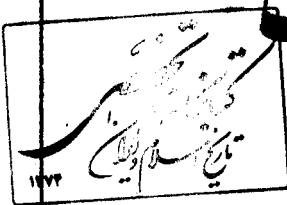
گوهر عصمت

یا زندگانی

سیده نفیسه

تالیف

عزیز ایش عطاردی





به فرزند آن عزیزم
نفیسه و محمد رضا عطاردی
هدیه میکنم

مقدمه

یکی از مشاهیر مشهوره و مزارات معروفه شهر زندگ و باستانی قاهره پایتخت کشور مصر شهر مقدس سیده نفیسه دختر حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام میباشد این روضه منوره بیش از هزار و دویست سال است زیارتگاه اهالی مصر بوده و دوستان اهل بیت پیغمبر اکرم علیهم السلام در آن مقام مقدس نمکان پاک به عبادت و پرستش خداوند متعال می پردازند -

سیده نفیسه از بانوان بسیار فاضل و زاهد و پارسا بود و همراه شوهرش اسحاق مؤتمن فرزند حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در مصر زندگی میکرد سیده نفیسه در هنگام اقامت خود در مصر مورد توجه مسلمانان قرار داشت و باز حد و پارسانی روزگار میگذاشتند و به مردم کمک و احسان می نمود و از این جهت به او اعتقادی عظیم پیدا کردند -

پس از اینکه سیده نفیسه در مصر درگذشت شوهرش اسحاق مؤتمن خواست جنازه آن بانوی بزرگوار را به مدینه حمل کند و در کنار قبور اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام دفن کند - مردم مصر در منزل اسحاق بن جعفر اجتماع کردند و فریاد زدند ما نخواهیم گذاشت جنازه این سیده بزرگوار را از مصر بیرون کنید و باید در همین

جا به خاک سپرده شود.

اسحاق بن جعفر سرانجام تسلیم خواسته مردم شد و زوجه بزرگوارش را در همان سرزمین دفن کرد از آن روز قبر مبارک او زیارتگاه مسلمانان مصر می باشد. احوالی مصر بر قبر اوقبه ای برپا کردند و آن را با نقش و نگار پی راستند و برای حفظ و نگهداری آن روضه پاک متولی و سادان و خادم مقرر کردند تا در حفظ ثبوت آن بکوشند.

نگارنده در سال ۱۳۵۳ پس از انجام مناسک حج و دیدار از یمن برای تحقیق و مطالعه در کتاب خانه های مصر به اتفاق همسرمان بانورجانی وارد قاهره شدم و در ضمن زیارت مشاهد شریفه روضه مبارکه سبیده نفیسه را هم زیارت کردیم و پس از مراجعت به تهران خداوند به ما دختری عطا فرمود که نام او را نفیسه گذاشتیم. تا آنجا یک نگارنده اطلاع دارد تا کنون کتاب و رساله ای بزبان فارسی در حالت و خصوصیات این بانوی بزرگ نوشته نشده و فقط گروهی از خواص اهل تحقیق از زندگی سبیده نفیسه اطلاع دارند. اکنون لازم دانستم برای اطلاع عموم مؤمنین رساله ای در زندگی آن بانوی معظم بنویسم تا محاللات او بر همگان روشن گردد.

۴
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۞

تولد سیدہ نفیسہ :

سیدہ نفیسہ روز چہار شنبہ یازدہم ماہ ربیع الاول سال ۱۴۵ ہجری از مادرش متولد شد۔ ولادت او در شہر مقدس مکہ بود و با نور خود خاندان رسالت را روشن کرد و پدر و مادرش از تولد او شادمان شدند۔ آثار صلاح و تقوی و فضیلت و بزرگواری در چہرہ او مشاہدہ میشود۔

پدر و مادر و ہمہ افراد خانوادہ از تولد او خوشحال بودند و خداوند را سپاس گفتند۔ نفیسہ در خاندان نبوت بزرگ شد و در دامن تقوی و پرہیزگاری نشو و نما یافت و ہنگامیکہ پنج سال از عمرش میگذشت ہمراہ پدرش از مکہ رہسپار مدینہ منورہ شد و در ایس شہر مقدس در منزل پدرش بہ رشد و کمال رسید۔

تربیت سیدہ نفیسہ :

پدرش حسن بن زبید اورا دانش و کمال و سنن و آداب دینی را آموخت و اورا با معارف و حقائق دینی آشنا کرد، و مسائل دین و

دنیا را به وی تعلیم نمود نفیسه اخبار و روایات حضرت رسول صلی الله علیه و آله را از مشایخ حدیث فراگرفت و بر معارف دینی خود افزود -
ازدواج سیده نفیسه :

هنگامیکه پانزده سال از عمر سیده نفیسه گذشت جوانان اهل بیت علیهم السلام آماده شدند تا با او ازدواج کنند - جوانان بنی حسن هر یک میل داشتند به این افتخار نائل شوند و گروهی دیگر از اشراف قریش نیز آرزوی ازدواج با دختر حسن بن زید را در دل خود داشتند - فضیلت و تقوی و علم و کمال و خداپرستی نفیسه موجب شده بود که خوابان زیادی داشته باشد اما پدرش حسن در این باره بسیار سخت گیر بود و نمی خواست دخترش نفیسه را به هر خواستگاری بدهد و جوانان را هر کدام به نحوی که موجب ناراحتی آنها را فراهم نکنند رد میکرد -

در این هنگام اسحاق مؤتمن فرزند امام جعفر صادق علیه السلام او را از پدرش خطبه کرد - ولی حسن بن زید سکوت کرد و چیزی در پاسخ او نگفت اسحاق ناراحت شد و از منزل حسن به روضه منوره حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رفت و عرض کرد : یا رسول الله من دختر حسن را

خطبه کردم و او جواب نداد.

یا رسول الله من نفیسه را به جنت تقوی و عبادت و دیانت او
میخواهم بعد از این سخن از حرم مطهر بیرون شد و در همین شب حسن رسول
خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دید و پیغمبر فرمود: ای حسن نفیسه را به
اسحاق تزویج کن. حسن بن زید بلافاصله دخترش را به اسحاق عقد بست
و عقد آنها در ماه رجب سال ۱۶۱ واقع شد.

موقعیت اجتماعی سیده نفیسه:

سیده نفیسه از خاندانی بود که در علم و دانش و فضیلت بهره کاملی داشتند
و او از پدران بزرگوارش معارف دینی را فرا گرفته بود و از رجال اهل بیت
علیهم السلام که از سرچشمه وحی و تنزیل علوم را آموخته بودند استفاده کرد،
و از این جهت در عصر خود بانوی ممتاز و معروف بود و همه اهل علم و فضیلت
و صاحب نظران او را میشناختند.

از کسانی که همواره از سیده نفیسه کسب معرفت میکرد بشر بن حارث بود
که یکی از عباد و زهاد عصرش بشمار میرفت، این شخص که علم شریعت و حقیقت
را فرا گرفته بود همواره معتکف در خانه این بانوی بزرگ بود و از معارف

و حقائق و تقوی و ورع آن بزرگوار استفاده می نمود.

یکی از روزها احمد بن حنبل محدث معروف که یکی از بهرین چهارگانه اهل سنت میباشد نزد بشر بن حارث که مریض بود رفت، در این جا سخن از سیده نفیسه بمیان آمد، بشر از خصوصیات و فضائل او سخن گفت هنگامیکه احمد دریافت که این نفیسه دختر حسن بن زید است از وی خواست تا از نفیسه بخوابد برایش دعا کند.

امام شافعی امام فرقه شافعیة همواره از سیده نفیسه استفاده های علمی و معنوی میکرد هنگامیکه برای تدریس به مسجد فسطاط میرفت در سر راهش در منزل سیده نفیسه توقف میکرد و از او اخذ حدیث میکرد، سیده در پشت پرده قرار میگرفت و برای شافعی حدیث می خواند، هرگاه شافعی مریض میشد از نفیسه میخواست برای او دعا کند.

گویند امام شافعی بزیارت سیده نفیسه آمد و در منزلش از پشت پرده با وی در موضوعات دینی و مسائل اسلامی گفتگو کرد، و از نفیسه درخواست کرد که درباره او دعا کند، و عبد الله بن عبد الحکم نیز در این ملاقات با شافعی همراه بود، سیده نفیسه چهار سال بعد از شافعی درگذشت زیرا شافعی در سال

دویست و هشت وفات کرد -

از کسانی که در نزد نفیسه علوم و فضائل آموخت عثمان بن سعید مصری
ملقب به ورش و ذوالنون مصری و عبد الله بن عبد الحکم و عبد الرحمان بن
عبد الله و یونس بن عبد الاعلی صدقی و ابو علی صدقی و ابو علی رودباری و
ابو الحسن دینوری و ابو بکر بن احمد دقاق و گروهی دیگر از بزرگان و مشایخ
معروف میباشند
نفیسه در مکه :

سیده نفیسه به حج خانه خدا بسیار علاقه داشت و مورخان نوشته
اند وی در حدود سی مرتبه حج بجای آورد و درج آخر همراه شوهرش بطرف
بیت المقدس و زیارت حضرت ابراهیم خلیل رفتند و از آنجا بسیار مصر شدند -
نفیسه در بیت المقدس و خلیل :

زینب دختر یحیی متوج میگفت : عمه ام نفیسه هنگامیکه قرآن تلاوت
میکرد گریه مینمود و میگفت : یا خدایا زیارت قبر خلیل ابراهیم علیه السلام را
به من روزی کن، ابراهیم علیه السلام پیغمبری بزرگ و رسولی عظیم بود، در نیروی
عقیده و جهاد ضرب المثل و در فداکاری و از خود گذشتگی مشهور و معروف است

سیده نفیسه بطرف شام حرکت کرد و خود را به شهر خلیل که مرقده مقدس
 ابراهیم علیه السلام در آن جا است رسانید و پس از اینکه در کنار قبرش قرار
 گرفت گفت: ای پیامبر گرامی من بایم بودن راه دور و دراز به این جا رسیدم
 در مقابل ضریح تو قرار گرفتم و اینک این هاشک شوق است که از دیدگان
 من جاری میگردد.

بعد از این آیاتی از قرآن مجید را قرائت کرد و با خشوع به او را
 و از کار و مناجات با پروردگار مشغول شد، و بعد گفت ای جد بزرگ
 من اینک با جان و تن خود در این جا حاضر شدم، در حالیکه قبلاً روح من
 در این جا بود، اینک میخواهم در این جا از روح مقدس تو بهره مند شوم و از
 فیض الهی که در این مقام مقدس هست توشه بگیرم.

در این هنگام صدائی از قبر شنید که میگفت: ای دختر نفیسه اینک
 تورا مرده میدهم که خداوند تورا از با تو ان صالح و شایسته قرار داده و تورا موفق
 به طاعت و تقوی کرده است. اما تورا وصیت میکنم که سوره مزمل را قرائت
 کن و در معانی آیات تفکر نما و بزودی طرق عبادت را خواهی دید. و خود را
 مشقت نده و خداوند هر کس را باندازه استعدادش مکلف کرده است.

خداوند تورا از پارسایان قرار داده و عبادت و پرستش خود را به تو ازدانی داشته و تا پایان عمرت موفق خواهی شد. ای دختر من آیات آخر سوره منزل را تلاوت نما در آن آیات خداوند به پیغمبرش امر کرده است که در ثلث آخر شب از خواب برخیزد و عبادت کند و رسول خدا نیز با گروهی از یارانش در صحرا بیدار بودند و عبادت میکردند. عبادت در شب برای عموم اختیاری است. میتوانند بیدار شوند و نماز بگذارند و میتوانند انجام ندهند زیرا گروهی از بندگان خدا باید روزها برای تحصیل روزی و امرار معاش خود و زن و فرزند باید کار کنند و شب استراحت نمایند و این طلب روزی خود جهاد بشمار میرود و از عبادت محسوب است.

زن ها نیز باید با امور خانه داری بپردازند و وسائل استراحت مردان را در منزل فراهم کنند و لازم نیست که شب ها برخیزند و نماز شب بگذارند و عبادت آنها نیز خدمت به شوهر و تدبیر منزل است اینک متوجه باش که شوهر داری و مسئولیت خانه داری را بگردن گرفته ای. متوجه این سخنان باش و به جانم رحم کن تو اگر روزها به امور خانه داری برسی و شب ها هم به عبادت خداوند مشغول کردی تننت ضعیف و رنجور خواهد شد و از کار و عبادت باز

خواهی ماند - اکنون مقداری از اوقات خود را برای استراحت بگذارتا جان
و تننت خسته نشود و ضعیف و ناتوان نشوی -

اینک بدان که تو موفق هستی و خداوند تورا در زمره بانوان صالح
و تقوی قرار داده و با فضیلت و دانش و کمال تورا قرین ساخته است
و تو بعد از این باید برای زنان مسلمان سرمشق باشی و همه از تو پیروی کنند
و راه خیر و سعادت و عبادت و پرهیزگاری را از تو فرا گیرند -

در این هنگام نفیسه گفت : ای جد بزرگوار من این دستورات فرا گرفتم
و همه آنها را بکار خواهم بست و از جد بزرگوارم میخواهم روح مراقبت
کند و از خداوند توفیق زهد و تقوی و عبادت و پرستش را به من عنایت
بفرماید و از من راضی شود

سیده نفیسه در مصر :

ملت مصر قبل از اینکه نفیسه وارد این منطقه شوند با نام او آشنا بودند
و فضائل و مناقب او را شنیده بودند، و از این جهت علاقه ای به وی
پیدا کرده بودند، هنگامیکه در سال ۱۹۳ با شوهرش وارد مصر شد، مردم از
آن با استقبال کردند و از ورود آنها به مصر اظهار شادمانی نمودند -

سیده نفیسه همراه شوهرش در منزل یکی از تجار مصر بنام جمال الدین بن عبداللہ بن جصاص وارد شدند و چند ماه در منزل این بازرگان که بسیار وسیع بود اقامت گزیدند، و مردم مصر دسته و یا بطور انفرادی از آن ها دیدن میکردند، و از اطراف و کناف مصر بزیارت آنان میشتافتند۔

از منزل نفیسه بوی نبوت و رسالت استشمام میشد و نور امامت می درخشید، مردم از این جا طلب دعا میکردند، و امیدوار بودند که از برکت انفاس قدسیہ آنها مشکلات دنیا و آخرت آنان حل شود، اقامت سیده نفیسه و اسحاق بن جعفر علیہ السلام در این خانه مدتی ادامه یافت۔

بعد از چندی بہ منزل ام ہانی نقل مکان کردند و سپس در منزل ابوالسریا ایوب بن صابر نازل شدند، در این جا نیز مردم گروه گروه از آنها دیدن میکردند و کم کم ورود نفیسه بہ مصر در ہمہ شہر ہا و ولایات شایع شد، و مردم از مسافت ہای دور و نزدیک بہ منزل آنها میرفتند و حوایج خود را طلب میکردند۔ در این هنگام رفت و آمد زیاد و موجبات زحمت برای سیدہ نفیسه و شوہرش فراہم می شد و ہموارہ گروہی در خانہ در انتظار ورود بودند، و این خود مشکلی برای سیدہ نفیسه شد و او را از برنامه ہائی کہ داشت باز میگذاشت

از این رو در نظر گرفت که از مصر بیرون شود و به مدینه باز گردد، و در کنار قبر رسول
خدا به عبادت بپردازد.

مردم مصر هنگامیکه شنیدند سیده نفیسه تصمیم گرفته است از مصر بیرون
شود بسیار ناراحت شدند و نمی خواستند از کشور آنها بیرون شود، زیرا آنها در
این مدت از برکات او استفاده کرده و از انفاس قدسیه وی بهره برده،
و راضی نبودند که این بانوی بزرگوار از آنجا برود و از فیوضات پروردگار
محروم شوند.

مردمان مصر از سیده نفیسه خواستند از نظر خود برگردد و از تصمیمیکه
در این باره گرفته منصرف شود و در مصر باقی بماند، نفیسه پیشنهاد آنها را
نپذیرفت، مصریان از والی خود سری بن حکم خواستند تا از او بخواهد در مصر
اقامت کند سری بن حکم نامه ای نوشت همراه یک نفر نزد نفیسه فرستاد و خواهش
اهل مصر را به او پیشنهاد کرد.

بعد از این شخصا در منزل سیده نفیسه حاضر شد و از وی خواش کرد
از مراجعت منصرف شود، نفیسه گفت من میل دارم در مصر بمانم ولیکن من یک
زن ضعیفی هستم و مردم با ازدحام و رفت و آمد خود موجبات زحمت ما را فراهم

میکند و مرتبا به منزل من تردد می نمایند.

مردم مصر با رفت و آمد خود مرا از کاری که دارم باز میدارند و آسایش و استراحت ما را برهم میزنند، و منزلیکه دارم تنگ است گنجایش این همه جمعیت را ندارد، علاوه بر اینکه بسیار مایل هستم به مدینه بازگردم و در کنار قبر جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله به عبادت پردازم.

سری بن حکم گفت: ای دختر رسول خدا شما در مصر اقامت کنید و من خواسته های شما را اجابت میکنم و وسائل استراحت و آسایش شما را فراهم خواهم کرد اما اگر منزلت تنگ است من یک منزل وسیع دارم به شما می بخشم و شما در آن جا اقامت کنید از شما خواهش میکنم خواسته مرا اجابت کنید، و مرا در نزد مصریان شرمندة نکنید. سیده نفیسه خواسته های او را اجابت کرد و بعد گفت: یا این جمعیت چکنم که هر روز مزاحم ما هستند سری بن حکم گفت شما هفتة ای دو روز روزهای شنبه و چهارشنبه مردم را اجازه دهید نزد شما بیایند و حوائج خود را طلب کنند، و بقیه روزها را بکارهای خود مشغول شود.

سیده نفیسه با این پیش نهادیم موافقت کرد و سری بن حکم بیرون شد و به اهالی مصر مژده داد که نفیسه موافقت کردند در مصر بمانند، مردم از این موضوع

بسیار خوشحال شدند، و بعد در روزهای معین شده در منزل او حاضر میشدند و حاج خود را از وی طلب میکردند، و ملت مصر او را بعنوان (نفیسة المصیة) خطاب میکردند -

فضائل و مناقب نفیسه :

سیده نفیسه یکی از بانوان پارسا و پرهیزگار بود عمرش را به عبادت و پرستش پروردگار و دستگیری از در ماندگان و مستمندان گذرانید و در نشر حقائق و معارف اسلامی و ترویج شریعت پدران بزرگوارش علیهم السلام کوشش کرد، زندگی این سیده جلیل القدر در عبادت گذشت شب بانماز میخواند و روزها روزه میگرفت -

سراسر زندگی خود را وقف خلاوند کرد و همه اوقات خویش را در عبادت بسر برده و از لذت دنیائی با اینکه همه چیز برایش میسر بود و از همه امکانات مادی میتوانست استفاده کند چشم پوشید و به اندکی از مال و منال دنیای زودگذر اکتفا نمود و زرق و برق جهان او را فریب نداد -
زینب دختر متوج گوید : من مدت چهل سال به عمه ام خدمت کرده ام و در این مدت او همه شب ها را به عبادت گذرانید و روزها را روزه داشت گفتم :

ای عمه چرا خود را به مشقت میاندازی گفت: چگونه؟ این اعمال را انجام ندیم
در صورتیکه راهباری دشواری در پیش دارم و فقط صابران و زاهدان میتوانند آن
آن بگذرند -

سیده نفیسه هنگامیکه در مدینه بود اوقات خود را در حرم جدش رسول خدا
صلی الله علیه و آله میگزرا نید و در آن جا به عبادت و تلاوت قرآن مجید مشغول بود
گاهی نماز میخواند و زمانی قرآن قرائت میکرد، و هنگامی به اورداد و اذکار و ادعیه
اشغال داشت

نفیسه در مدت عمرش سی بار حج خانه خدا را بجای آورد و اکثر این
حج ها را پیاده پیمود، و در شب و روز بیش یک بار غذا نمیخورد؛ و به برادرزاده اش
میگفت: هر کس رابطه خود را با خداوند نزدیک کند و در عملش خلص باشد غلوفه
همه عوامل را در اختیار او قرار میدهد و همه مشکلات برای او قابل حل است -

سیده نفیسه که از شجره طیبه رسالت و امامت ریشه میگرفت و در
محیط مقدس زندگی میکرد - از محاسن اخلاق و فضائل و مکارم نیز برخوردار
بود، و با بزرگواری و شرافت خود با مردم سلوک میکرد، و همواره یاور
مستمندان و در ماندگان بود و به فقراء و نیازمندان رسیدگی میکرد -

با ارحام و خویشاوندان خود با محبت رفتار میکرد، و اگر نیازمندی در خانه اش میرفت او را ناامید نمفرمود، و در عین اینکه زندگی مرفه داشت و همه چیز در اختیارش بود مانند زاهدان و پارسایان روزگار میگذاشت و از آرایش ظاهری و لوازم مادی بسیار دور بود.

یکی از روزها شخصی صد هزار درهم برای او فرستاد و گفت: من برای خدا این مبلغ را برای شما فرستادم و نظری هم ندارم، سیده نفیسه تمام صد هزار درهم را در کیسه های متعددی ریختند و همه را به فقرا و نیازمندان تقسیم کردند، و یک درهم از پول ها را برای خود ذخیره نه کرد.

یکی از زنانی که در حضورش بود گفت: بهتر بود چند درهم برای ما نگه میداشتی و از آن افطاری تهیه میکردیم، سیده نفیسه گفت: من با دست خود مفقودی پشتم رشته ام آن ها را ببرید در بازار بفروشید و از بهای آن افطاری تهیه کنید و بیاورید با آن همه افطار خواهیم کرد رشته ها را بپزد و فروختند و افطار تهیه کردند و میل نمودند.

این سیده شریفه در حالیه که پدرش حسن بن زید امیر مدینه بود و قصور و باغهایش همه را بطرف خود میکشاند این چنین زندگی میکرد نفیسه از

آغاز زندگی به دنیا و جاه و جلالتش توجه نداشتت و زهد و پارسائی و تقوی و عبادت را از آغاز عمرش پیشه کرد و از دنیای فانی و لذائذ آن دست کشید و بطرف خداوند و جهان ابدی پیوست -

تقیه این زهد و ورع را از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله فراگرفت و سخنان رسول اکرم از همان آغاز زندگی در دل او اثر کرد و میرنجی معظم او را بطرف خود کشانید و از این چرخ فرزندان و ماه تابان و آفتاب درختان روشنائی گرفت و راه او را اتخاذ کرد و زندگی ابدی یافت - او در زندگی خود همواره خداوند را در نظر میگرفت و هر چه دران خوشنودی پروردگار بود انجام میداد و همواره در اطاعت خدا بود و مرگ و آخرت همواره در نظرش بود و اندکی از عواقب پس از مرگ غفلت نداشت و برای همین منظور در خانه اش برای خود قبری حفر کرده و در آن با عبادت میکرد - با همه این ها شهر و فرزندان داشت و به امور آنها هم رسیدگی می نمود و سائلان و آسایش و استراحت آنها را نیز فراهم میکرد و علم و دانش و فضیلت را بسیار دوست و ساعاتی از عمرش را در این راه صرف میکرد و برای گروهی حدیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله را از پشت پرده میخواند و شیخ حدیث آن ها را

نقل می نمودند.

هنگامیکه به مکه مشرف میشد از استار کعبه میگرفت و در حالیکه اشک از دیدگانش جاری بود میگفت: یا خدا یا مرا خوش بخت و موفق گردان و از اعمال و رفتارم راضی باش یا خدا یا توفیق بده تا اعمال صالحه انجام دهم و مرا از تکلیف گناه بگذران تا بنی من و رحمت تو مانع شوند.

سیده نفیسه از صمیم قلب و اخلاص کامل این خواسته ها را از خداوند طلب میکرد و از پروردگارش همواره سپاس گزار بود و کارهای که مورد رضای خداوند بود انجام میداد و بدنی جز پروردگار نداشت و از خداوند میخواست او را از رحمت خود باز ندارد زیرا برای بندگان خاص خداوند عذاب بالاتر از محرومیت مواهب الهی نخواهد بود.

در عبادت خود بسیار شکیبای بود و در زهدش اراده قوی داشت هنگامیکه مکرش فرا رسید روزه دار بود گفتند: بهتر است در این هنگام روزه خود را افطار کنید گفت من اکنون سالها است از خداوند می خواستم با دهان روزه دار از دنیا بروم اینک که به آرزوی چندین ساله خود رسیده ام افطار کنم. در این جا به خواندن سوره مبارکه انعام شروع کرد هنگامیکه به

آیه شریفه (الهم دار السلام عند ربهم) رسید جان پاکش از بدنش بیرون شد و روش به شاخسار جهان و جوار رحمت حق و اجداد پیرش سلام الله علیهم پرواز کرد-

سیده نفیسه به جهت کار بانی پستیده ای که در دنیا انجام داد و برای معرفت و خدا شناسیش در دنیا و آخرت مقام ارجمندی را داراست در آخرت یکی از کسانی است که در نزد خداوند از گروهی شفاعت خواهد کرد و خداوند به برکت عبادت های او شفاعتش را قبول خواهد فرمود-

تواضع و فروتنی او و خشوعش در برابر پروردگار و محبت و مهربانی او نسبت به مردم و دستگیری و نیکوکاری او و توجه وی به معنویات و فضائل او را در دو جهان ممتاز کرده است و اینک گروهی در شب و روز زیارت قبرش میروند و در آن حاج خود را از خداوند میخواهند و از دل خود را با آن سیده جلیله در میان میکنند و او را در نزد خداوند شفیع خود میکنند-

سیده نفیسه با تشکیل مجالس علمی و قرائت حدیث به جامعه اسلامی خدمت کرد و پاره ای از مسائل را که از پدران برگزیده اش فرا گرفته بود باطلاع مردم رسانید و علماء و محدثین از احادیث و روایات او استفاده کردند و مسائل مشککه را

از وی سوال می نمودند نفیسه در خاندان عصمت و طهارت بزرگ شده و در بیت نبوت و رسالت دانش آموخته بود و به هر چشمه وحی و تنزیل رابطه نزدیک داشت از این جهت مردم بطرف او روی میاوردند تا از دانش و فضیلت او بهره گیرند و این فضیلت را خداوند به هر کس اراده کند میدهد.

گویند: نفیسه در منزل خود برای خویشتن قبری حفر کرده بود و در آن قبر به عبادت و پرستش مشغول میشد. و یکصد و نود بار قرآن مجید را در آن جا ختم کرده بود. و در هنگام احتضار مشغول قرائت قرآن بود و چون به این آیه مبارکه رسید (قل لمن مافی السموات والارض قل لله کتب علی نفسه الرحمة) جان پاکش از بدش بیرون شد و به پدران بزرگوارش ملحق گردید.

گفته های علماء درباره نفیسه:

ابو محمد عبد الله یافعی یمنی گوید: در سال دویست و هشت سیده کریمه و صاحب مناقب بزرگ نفیسه دختر حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب صاحب مشهد بزرگ در مصر در گذشت نفیسه یکی از بانوان شایسته و بزرگوار زمان خود بود که همراه زوجه اش اسحاق بن جعفر وارد مصر شدند و گفته اند که با پدرش حسن به مصر آمد.

روایت شده امام شافعی در مصر نزد نفیسه رفت و از او حدیث شنید و هنگامیکه شافعی مرد جنازه اش را به منزل نفیسه بردند و او بر جنازه نماز خواند نفیسه در منزلش درگذشت و همانجا دفن شد آن محل را (صواب السباع) میگویند و امروز جز قبر نفیسه آثار دیگری در آنجا نیست و قبرش زیارتگاه و دعا داران متجربان است نوشته ابن تغری بردی :

جمال الدین ابن تغری بردی در حوادث سال دویست و هشتاد و هشت الهجری همراه گوید : در این سال سیده نفیسه دختر حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب با شیمیه صاحب حسب و نسب درگذشت مشهور است در مصر معروف و مشهور است پدرش حسن از طرف ابو جعفر منصور مدتی حاکم مدینه بود و سپس مورد غضب منصور قرار گرفت و زندانی شد تا آنگاه که مهدی به خلافت رسید و او را از زندان رها ساخت و هر چه منظور از وی گرفته بود به او باز گردانید -

سیده نفیسه همراه زوجش اسحاق بن جعفر از مدینه بطرف مصر آمد و در آنجا اقامت گزید و در ماه رمضان سال دویست و هشتاد و هشت درگذشت و در سال وفاتش هیچ اختلافی نیست از سیده نفیسه کرامات زیادی مشاهده شد که دلیل بر فضیلت و معنویت او می باشد و این کرامات با در همه جا مشهور و شرق و غرب را

فراگرفته است -

نوشته ابن عماد حنبلی :

عبدالحی بن عماد حنبلی در شذرات الذهب در حوادث سال دولست و شصت گوید : در ماه رمضان این سال دختر حسن بن زبید بن جن بن علی بن ابی طالب وفات کرد ابن اهل گوید : وی با فرزندش در مصر مسکن گزید و از زمان پارسا و زاهد و عابد بود شافعی از وی اخذ حدیث کرد هنگامیکه در گذشت شوهرش اسحاق بن جعفر خواست او را به مدینه حمل کند ولیکن مردم مصر از وی خواستند جنازه او را در مصر دفن کند -

گفته شده دعاد در نزد قبر او مستجاب است و عوام الناس در باره سیده نفیسه اعتقاد زیادی دارند و در نزد قبر او اجتماع میکند و خود را به قبر او می چسبانند و تعلیم نمایند و از وی طلب آمرزش میکنند ذہبی گفته : از سیده نفیسه طلب آمرزش کردن و قبر او را سجده نمودن شرک است و مردم باید از وی طلب رحمت و مغفرت نکنند ابن اهل گوید : سلسله نسب سیده نفیسه و اتصال آن به خاندان نبوت و رسالت و آمدن شافعی در منزل او و از وی حدیث شنیدن و یا وارد کردن جنازه شافعی در منزل نفیسه و نماز گزاردن او بر جنازه شافعی خود بالاترین مقام و موقعیت او را در زمانش میرساند و آشکارا نشان میدهد که وی تا چه اندازه مورد توجه

عموم مسلمانان بوده است - من هنگام ورود به مصر زیارت قبر نفیسه رستم مشاهد کردم
 گروهی مردوزن در آن جای زیارت مشغول میباشند و عده ای هم نابینا در آن جا
 بودند متوجه شدم ناظر روضه و مشهد روی کرسی نشسته هنگامیکه از مقابل او گذشتم
 بنحو اطمن از جایش برخاست و من او را در ابتدا شناختم و بدون توجه از وی
 گذشتم و مشغول زیارت شدم بعد شنیدم که ناظر مشهد بر من خشمگین شده که چرا من
 به او اعتنا و توجه نکرده ام در پاسخ برای او پیام فرستادم که من با صاحبان مقام
 و رجال بزرگ ارتباطی ندارم و روش من اینست که هرگاه برای این ها میگذرم تو جوی
 ندارم و عرضم تو بهین نبوده است -

نوشته های محمد صبان مصری :

شیخ محمد صبان مصری گوید : سیده نفیسه در سال یکصد و چهل پنج در مک
 معظمه متولد شد و در مدینه منوره زندگی میکرد سیده نفیسه عمر خود را در عبادت و
 پرستش خداوند متعال سپری کرد و در کمال زهد و پارسائی روزگار میگذراند در
 حالیکه ثروت و دارائی فراوانی داشت

هنگامیکه سیده نفیسه وارد مصر شد دختر عمویش سکینه در آن جا زندگی
 میکرد نفیسه در مصر شهرت عجیبی پیدا کرد همه جا و در هر محاسن و محفل و کوی و

بر ذی از وی گفتگو میشد و مردم از عامه و خاصه به او علاقه مند شدند و انوی در گرفتاری و مشکلات خود استعانت میکردند.

سیده نفیسه هنگام مرگ روزه داشت افرادی که پیرامون وی را گرفته بودند به او پیشنهاد کردند روزه خود را بشکنند و در این امر اصرار کردند سیده نفیسه گفت: من سی سال است از خداوند متعال خواستار مرگم هنگامی قرار میدهم که در حال روزه باشم و اکنون دارم به این ارزوی خود میرسم وی سپس شروع کرد به خواندن سوره مبارکه النعام و چون به آیه شریفه (لهم دارالسلام عند ربهم) رسید درگذشت.

نوشته های سخاوی:

سخاوی در کتاب مزارات گفته: سیده نفیسه سی بار خانه خدا را زیارت کرد و حج بجای آورد و در حج آخر شوهرش متوجه بیت المقدس شد و ابراهیم خلیل علیه السلام را نیز زیارت نمود و در ماه مبارک رمضان سال یکصد و نود و سه با شوهرش وارد مصر شدند.

مردم مصر از ورود آنان به مصر بسیار خوشحال شدند و مرد و زن از موبک آنها استقبال کردند سیده نفیسه با شوهرش نخت به منزل یکی از

بازرگانان معروف بنام جمال الدین عبدالله بن جصاص وارد شدند این بازرگان
یکی از نیکوکاران آن روز بود و کارهای نیکی در جامعه اسلامی انجام داده بود.
سیده نفیسه مدتی در منزل این بازرگان شریف زندگی کرد و مردم دست
از اطراف و نواحی مصر بدین آنها میرفتند و از وجود آنان تبرک می جستند
پس از چندی که از اقامت آنها در مصر گذشت از منزل آن بازرگان میروشدند
و در منزلی که اکنون محل دفن او میباشد جای گرفتند.
نوشته های تقی الدین مقریزی :

مقریزی گوید : نفیسه دختر حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب
ما درش کنیز بود وی اسحاق بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب
از دواج کرد و همراه شوهرش وارد مصر شد و در آن جا اقامت گزید نفیسه در زهد
و تقوی و عبادت و پرهیزگاری در مقامی بود که در عصرش مورد توجه مردم قرار داشت
گفته شده سیده نفیسه سی بار حج خانه خدا را به جای آورد روزها
روزه داشت و شب ها به نماز و طاعت مشغول بود و بسیار گریه میکرد و اشک
میرنجخت به او تذکر دادند خود را زیاده مشقت نیفکن و موجب آنرا حتی
خود را فراهم نکن این همه روزه داشتن و شب ها را به عبادت به روز آوردن

شما را از پای در خواهد آورد -

سیده نفیسه گفت : من چگونه خوشتن داری کنم و به عبادت نپردازم
در صورتی که راه های پر پیچ و خمی در پیش دارم که جز رشکداران از آن گزیده های
هملک و مخوف نخواهند گذشت سیده نفیسه قرآن و تفسیر آن را حفظ داشت و
هر روز یکبار غذا می خورد و فقط از غذائی که در خانه شوهرش بود می خورد -

نوشته محمد فرید وجدی :

فرید وجدی گوید : سیده نفیسه دختر حسن بن زید بن علی بن ابی طالب
همراه شوهرش به مصر آمد و در جانی بنام درب السباع منزل گزید و گویند او همراه
پدرش حسن بن زید به مصر آمد و پدرش در مصر درگذشت و مکان قبرش معلوم نیست
این روایت که پدرش نیز به مصر آمده مخدوش است و اعتباری ندارد -

سیده نفیسه از بانوان با فضیلت و پر مهر گار و زاهد و پارسا بود و
اکثر اوقاتش را به عبادت و پرستش خداوند میگذراند ابالی مصر در باره
سیده نفیسه اعتقاد عجیبی دارند و آن اعتقاد تا زمان ما هم ادامه دارد و پس از
اینکه نفیسه درگذشت او را در همان مکان دفن کردند و معروف است که
دعا در نزد قبر او مستجاب است و این موضوع به تجربه رسیده است -

نوشته احمد حسین مصری :

احمد حسین گوید : در سال دویست و هشت سیده نفیسه صاحب ضریح معروف و قبه مشهوریکه هم اکنون در محله قرافه قاهره موجود است درگذشت نفیسه دختر حسن بن زید است که همراه شوهرش اسحاق بن جعفر صادق در سال ۱۹۳ مدینه را ترک گفت و در مصر سکن گزید. وی پس از چندی که در مصر توقف کرد شهرتش همجا را فراگرفت و مردم در هر کوی و برزنی از عفت و تقوی و علم و کمال و فضیلت و دانش او سخن میگفتند.

نوشته های محدث قمی :

شیخ عباس قمی گوید : نفیسه همان سیده بزرگواری است که روایتی از طرق عامه در فضیلت و منقبت او رسیده است و از حسن المحاضره نقل شده است که اسحاق بن جعفر تصمیم گرفت جنازه زوجه اش نفیسه را به مدینه حمل کند ابایی مصر جمع شدند و از وی خواهش کردند جنازه نفیسه را در مصر دفن کند و هر چه بخواهد در اختیار وی قرار دهند اسحاق راضی نشد و اصرار کرد که باید جنازه را به مدینه حمل کند.

در این هنگام اسحاق حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در خواب دید

و فرمود ای اسحاق با اهل مصر کناره بیا و نفیسه را در آن جابه خاک بسیار که خداوند به برکت نفیسه رحمت خود را بر آنها نازل خواهد کرد و در اسعاف الراغبین از شمرانی نقل کرده است که ابوالمواهب شاذلی بنی اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب دید و فرمود - هرگاه از خداوند چیزی خواستی برای نفیسه نذر کن و لو یک درهم باشد خداوند تعالی حاجت تو را روا خواهد کرد -

نوشته های شترقاوی :

محمود شترقاوی یکی از فضلاء و دانشمندان است و کتابی تحت عنوان (اهل بیت) علیهم السلام تألیف کرده و در صیدا لبنان چاپ شده است مؤلف نامبرده در کتاب مزبور در باره سیده نفیسه رضوان الله علیها به تفصیل سخن گفته است و ما اینک گفته های او را در این جا ترجمه میکنیم :

سیده نفیسه از بانوان پاک و بزرگوار است - وی مانند ستاره فروزان در آسمان دودمان عصمت و طهارت میدرخشید و پاره تن و رسول خدا و از خاندان نبوت بود و انوار فروزانش همه جا را فرا گرفته و مردم از فروغ او استفاده میکردند و از معارف و فضائلش بهره مند میشدند -

سیده نفیسه در یک خاندانی بزرگوار و شریف متولد شد و در جایی که

قد است در آن جا پرتو افکنده بود بزرگ شد و نشو و نمایافت این سیده جلیله
و عقیقه فاضله دختر والا کهرسن بن زید بن جن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام
بود که فضائل و مناقب او همه جا را فرا گرفت و دلهای زیادی را متوجه خود کرد.
ابن عباس گوید: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: مردم از دخت های
گوناگون آفریده شده اند و ریشه های مختلفی دارند و لیکن من و علی از یک دخت
خلق شدیم درختی که من اصل آن هستم و فاطمه فرع آن و علی آن دخت را بار آورد
و حسن و حسین میوه های آن هستند و شیعیان برگ های آن دخت میباشند کسی که
ببینی از شاخه ها دست بزند وارد بهشت می گردد و هر کس دستش از شاخه ها
آن قطع گردد به جهنم داخل خواهد شد.

گفته شعرانی:

شعرانی عارف مشهور گوید: در سخن های شیخ ابوالمواهب تاذلی
دیدم که گفته: من رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم. میگفت:
ای محمد هرگاه حاجتی از خداوند خواستی برای نفیسه نذر کن اگر چه اندک باشد
خداوند متعال در اثر این نذر خواسته های تو را ادا میکند.

وفات سیده نفیسه:

نفیسه در خانه اش اقامت گزید و هم چنین روزگار به عبادت و دستگیری
از ضعیفاء و درماندگان میگذراند و بالقوی و پرمیزگاری و قرأت قرآن و تبلیغ
احکام ایام خود را سپری میکرد تا هنگامیکه خورشید وجودش بافق مرگ رسید
و از جهان مادی دیده فرو بست و به جوار رحمت حق شتافت -

برادرزاده اش میگوید : عمام روز اول ماه رجب سال ۲۰۸ بیمار شد
و برای شوهرش اسحاق مؤتمن که در آن هنگام در مدینه بود نوشت که هر چه زودتر
بطرف مهر حرکت کند و در نامه نوشت من اکنون بیمارم و هر گم نزدیک شده و خود را
در اسرع وقت بمن برسان -

او همچنان بیمار بود تا در شب جمعه اول ماه رمضان مرضش شدت پیدا کرد و
او همچنان روزه داشت در این هنگام برایش طبیب آوردند و آن ها گفتند باید افطار کند
و غذا بخورد تا بدنش نیرو بگیرد اما سیده نفیسه بگفته آنها عمل نکرد و گفت : من روزه
خود را افطار نمیکنم

در این جا طبیبان او در سگفت شدند و او از طلب دعا کردند او هم برای آنها
دعا کرد و از خداوند توفیق آنها را خواست سیده نفیسه در این هنگام که گمش نزدیک
میشد تصمیم گرفت قرآن بخواند هنگامیکه مصحف را گشود سورة "انعام" باز شد و

پس از چندی که از تلاوت سوره گذشت به آیه شریفه (لهم دارالسلام
عند ربهم) رسید از حال رفت تریب گوید: من اورا در بغل گرفتم در این جا
شهادتین بر زبان جاری کرد و روش از بدن مفارقت نمود و بانوی بزرگ از خاندا
رسالت دیده از جهان بخت و فریاد و شیون از کوچ و برتن بلند شد و اشک
از دیدگان مردم جاری گردید

سیدہ نفیسہ در ماه رمضان سال دویست و ہشت در گذشت و در
منزل مسکونیش بہ خاک سپردہ شد و آن جائی است کہ اکنون بنام خانہ السباع
و درہب یزب معروف میباشند اسحاق بن جعفر تقسیم گرفت جنازہ زوجہ اش
را بہ مدینہ حمل کند و در کنار قبر پدران بزرگوارش دفن نماید لیکن بادرخواست
مردم از حمل آن خوداری کرد و در خانہ اش بہ خاک سپرد۔

اسحاق مؤتمن در روز وفات سیدہ نفیسہ وارد مصر شد و ہنگامیکہ
رسید ہنوز جسد پاک اورا دفن نہ کردہ بودند اسحاق گفت میخواہم جسد اورا
بہ مدینہ بہرم و در کنار قبر پدران بزرگوارش بہ خاک بسپارم مردم مصر از شنیدن
این سخن بسیار ناراحت شدند و دوست داشتند نفیسہ در مصر دفن شود۔

اسحاق ثوتمن در بردن جسد نفیسه اصرار میکرد مردم مصر چون مشاهده کردند
او از نظرش منصرف نمیگردد نزد حاکم و امیر رفتند و گفتند خواسته های اهل مصر
را به اسحاق برساند و اجازه دهد نفیسه را در مصر دفن کنند علاوه بر اینکه وی قبر
خود را در مصر حفر کرده است -

حاکم مصر به اسحاق گفت تو را به خداوند سوگوند می‌دهم ما را از مشاهده قبر
نفیسه محروم نکن هنگامیکه نفیسه در میان ما زندگی میکرد هرگاه برای ما مشکلی
پیش می‌آمد نزد او میرفتیم و از او میخواستیم برای ما دعا کند او هم دعا میکرد و
خداوند مشکلات ما را برطرف میکرد -

روضة مبارکه سیده نفیسه

مزار سیده نفیسه را نخست عییدالدین سری حاکم مصر بنیاد نهاد و آل سری
از سیده نفیسه بسیار تحلیل میکردند بعد از این که نفیسه در مصر درگذشت و او را
در همان قبریکه با دست خودش حفر کرده بود دفن کردند در این هنگام عییدالدین
بن سری روی همان قبر گنبدی برافراشت و قبرش را بدست تاریخ سپرد -
این مشهد مبارک هم چنان در طول زمان مورد احترام و تکریم بود از
دور و نزدیک آن را زیارت میکردند تا در هنگام خلافت ابوسیم معدلقب

به مستنصر بالله و بخرابی نهاد این خلیفه فاطمی بار دیگر روضه شریفه را تجدید
 عمارت کرد و پایه های آن را استوار ساخت در سنگی که بالای در و رودی روضه
 نوشته بودند این عبارت به چشم میخورد بنام خداوند بخشنده هر بان اگر خداوند یار و
 یار باشد پیروزی نزدیک است بنده خدا معبدین ابی تیمم امام متنصر بالله که درود
 خدا بر او و پدران پاک و فرزندان بزرگوارش باد فرمان داد به ساختن این در سید
 بزرگ فرمانده لشکر با شمشیر اسلام و یاری کننده مردمان را بنمای اهل ایمان و
 نگهدارنده حوزه مسلمانان که خداوند دین خود را بوسیله او محکم گرداند و مؤمنان
 را به وجودش خوش بخت نماید و قدرت و شوکت او را ادامه دهد و سخانش
 را بلند گرداند -

بازوی او را بوسیله فرزندش جلال الدین ناصر الاسلام که مردی بزرگ
 و شریف است تیر و مندر گرداند وی فرمان داد تا فرزندش این بقعه را از
 نو بنیاد نهد و این روضه شریفه را تعمیر اساسی کند خداوند متعال خیرات را
 بر دست او جاری گرداند و برکات خود بر او نازل نماید این بنا در ماه
 ربیع الاول سال ۲۸۲ پایان گرفت -

قبه اینکه اکنون بالای ضریح قرار دارد خلیفه حافظ الدین ابو عبد المجید علوی

در سال ۵۳۲ بنا کرد و سنگهای محراب را نیز اوانصب نمود در این طول زمان گروهی از امراء و اعیان برای تبرک و هم جواری با سیده نفیسه قبرائی برای خود ساختند و در نزدیک روضه مبارکه او به خاک سپرده شدند.

بعضی از این مقبره ها از بین رفته و تعدادی از آن ها هنوز باقی هستند محمد بن قلاوون پادشاه مصر در نزدیک مزار سیده نفیسه مسجدی ساخت در بالای در ضریح نفیسه این دو بیت عربی که از امام شافعی میباشد نوشته شده :-

یا اهل بیت رسول الله حکم فرض من الله فی القرآن انزله
یکفیکم فی عظیم القدر انکم من لم یصل علیکم لا صلاة له

مشهد سیده نفیسه در طول تاریخ بارها مرمت شده در سال ۱۲۴۰ توسط الملك الناصر محمد بن اسماعیل غزوی بآب طلا نوشته اند :-

عرش الحقائق مهبط الاسرار + قبر النفیسه بنت ذی الانوار
حسن بن زید بن الامام + علی بن عم المصطفی المنجی

در محل روضه شریفه نیز با طلا تاریخ تجدید بنا را این چنین نوشته اند:

عبد رحمان لعفو قد ترجمی + قد بنا روضه للزائرین

فلذا ارختها یا رائدیهما + ادخلوها بسلام آمنین

عباس خدیوی اول صدوقی از مس برای سیدہ نفیسہ درست کرد و این دو بیت را روی آن نوشتہ اند :-

مقصورة اتقنت لله صنعها ۛ تستوجب الشكر عند الله والناس

تدبیر ہمتہ منشیہا مؤرخۃ ۛ من بعض طبیب احسان لعباس

بعد از این در مشہد نفیسہ آتش سوزی پیدا شد و در سال ۱۳۱۰
مقداری از روضہ سوخت عباس خدیوی دوم دستور داد مزار را نو سازی
کنند و در سال ۱۳۹۳ تعمیرات پایان یافت و در اجتماع بزرگی از علماء
وامراء واعیان افتتاح شد و روز بسیار عظیم تاریخی بود -

در بعضی از کتاب ہا نقل شدہ ہنگامیکہ میخواستند بناء قدیم میدہ نفیسہ
را خراب کنند و خاک ہا را از اطراف قبر دور کردند ناگہان سوراخی بد داخل
قبر باز شد مهندس مشرف بر ساختمان نزدیک آمد تا داخل قبر را بنگرد و
دستش را داخل قبر کرد تا مشاہدہ کند چیزی در آن ہست -

ہنگامیکہ دست خود را وارد قبر کرد احساس کرد کسی در قبر خوابیدہ
است و دستش با آن بدن لمس کرد و فوراً زخمی از دست او بیرون شد
این زخم مدت سہ ماہ طول کشید تا ہنگامیکہ یکی از صالحین اورا توبہ داد و

خداوند دستش را شفا داد و از آن مصیبت رها شد، این را همه خدام و
 همسایگان سیده نقیسه نقل میکنند -
توجه عباد و اولیاء به شهادت نقیسه :

روضه شریفه این بانوی بزرگوار در قاهره همواره مورد نظر علما می باشد
 اولیاء پروردگار و مردمان صالح پیوسته زیارت این شهید مقدس می آیند
 مردمان و مخلصان از هر سو باین جادو میاورند و دست نیاز بطرف خداوند
 متعال بر میدارند و به خواسته های خود میرسند -

هر کس در موضوعی گرفتار باشد و در آن جادعا کند خداوند گرفتاری
 های او را برطرف میکند و هر کس اندوهی داشته باشد و در آن جا به
 درگاه پروردگار تضرع کند و همش رقع میشود و هر کس در زندگی در
 تنگنا قرار گیرد و به آن سیده طاهر متصل شود از تنگی رهایی پیدا میکند و
 برکات در اطراف قبرش همواره در حال نزول است -

بعضی از عرفاء گفته اند : هر کس گرفتار سختی و مشقت شود بطرف شهید
 سیده نقیسه برود و در آن جای کبار سوره مبارکه حمد و یازده مرتبه سوره
 سبح اسم ربك و یازده مرتبه سوره توحید را بخواند و ثواب

آن را به روح پاک سیده نفیسه هدیه کند خداوند مشکلات او را برطرف میکند.
 استاذ کافور آخشی دی زیارت سیده نفیسه را ترک نمیکرد و در هر شب
 پنجشنبه زیارت میرفت هنگامیکه در روضه را مشاهده میکرد از اسب پائین
 میشد و پیاده بطرف مزار میرفت و با سر برهنه در آن جا مشغول دعا میشد
 و حواجش را از خداوند طلب میکرد و با شکر و عنبر و بویهای خوش روضه را
 معطر میکرد و شمع های متعدد روشن می نمود و به خلام رسیدگی میکرد.
استیجابت دعا در کنار قبر نفیسه:

روضه منوره سیده نفیسه یکی از جاهائی است که با استیجابت دعا معروف
 است مردم مصر به آن عقیده خاصی دارند و برای برآمدن حاجات و رفع
 بلیات در آن جا خواسته های خود را از خداوند متعال میخواهند و این موضوع
 بارها تجربه شده و نتائج آن را مردم مکرر دیده اند از این رو همواره آن مزار
 شریف ملاذ و لمجا در ماندگان میباشد.

زیارت نامه سیده نفیسه:

زینب عالمی گوید: مردم دسته دسته در حال حیات و بعد از وفات
 بزیارت سیده نفیسه میرفتند علماء و خلفاء و صلیاء و اولیاء همواره قبر او را

زیارت میگرداند و میروان مذہب حنفی ہنگامیکہ مقابل قبر او قرار میگیرفتند
میگفتند:

السلام والحیة والاکرام من العلی الرحمان علی
نفسیة الطاهر، سلامۃ البررة و ابنة العشرة الامام
حیدرۃ السلام علیک یا بنة الحسن المسموم، انی الامام
الحسین سید الشہداء المظلوم، السلام علیک یا بنة
فاطمۃ الزہراء و سلالۃ خدیجۃ الکبری رضی اللہ
تبارک و تعالی عنک وعن جدک و ابیک و حشرنا فی زمرة
والدیک و زائریک اللهم بما کان بینک و بین جردھا
لیلۃ المعراج اجعل لنا من ہنا الذی نزل بنا الفراج و
اقض حوائجنا فی الدنیا و الآخرة یا رب العالمین
و بعضی از زوار مشہد سیدہ نفسیہ نیز می گفتند :

یا رب انی مومن بمحمد و بآل بیت محمد بنو آل
فبحقہم کن شافعالی منقذا من فتنۃ الدنیا و شر مال
و گروہی دیگر نیز ہنگام زیارت می گفتند :

يا بئى الزهراء والنور الذى ظن موسى انه نار قيس
 لا اوالى قط من عاد اكهم انهم آخر سطر فى عيس
 تاريخ بئاء روضه سيده نفيسه :

مقرئزى در خط گوید : نخستين كسيكه روى قبر سيده نفيسه را عمارت
 كرد و گنبد و بارگاه براى او ترتيب داد امير مصر سري بن حكم بلخى بود اين سري از
 يك خاندان بزرگ خراسانى بشمار ميرفت و از طرف اُمون ولايت مصر را
 در اختيار داشت و بران منطقه حكومت ميكرد. سري بن حكم در هنگام اقامت
 سيده نفيسه در مصر حاكم اين منطقه بود

از اين روايت معلوم است كه پس از درگذشت سيده نفيسه
 بلافاصله براى اوقيه و بارگاه و روضه و رواق ترتيب داده اند و اين
 خود حكايت از نفوذ معنوى اين سيده جليله ميكنند مقرئزى گويد : در سگى كه
 هم اکنون در مقابل ضريحش قرار دارد معلوم ميگردد كه در سال چهارصد و هشتاد و
 دو توسط امير الجيوش مصر بار ديگر بقعه سيده نفيسه را توسعه داده اند.

در سال پانصد و سى و دو نيز خليفه الحافظ الدين الله دستور داد محرابى
 از سنگ در روضه مباركه سيده نفيسه نصب كردند اين مطلب را نيز تقى الدين

مقررتی بکار الخطوط والا علی نقل کرده است و از وجود آثار در زمان
خودش حکایت میکند.

زینب عالی گوید: بعد از وفات سیده نفیسه ارباب دولت و
صاحبان نفوذ و ثروت در ساختمان بقعه او همت گماشتند و از قبر تبرک
می جستند از جمله کسانی که در توسعه بقعه همت کردند و آن را بیاراستند ما در
سلطان سیف الدین ایوبی پادشاه مصر بود که دستور داد در کنار قبر سیده نفیسه
رباطی درست کردند و مردم در آنجا به سیر و سلوک و عبادت مشغول میشدند.
الملک الناصر محمد بن قلاوون نیز فرمان داد در کنار قبر نفیسه مسجد بزرگی
ساختند و روزهای جمعه در آن جایی از نماز جمعه خطبه میخوانند و هم چنین
تعمیرات و اصلاحاتی نیز در بقعه انجام دادند و هنگامیکه ابوالعباس احمد بن
عباس معروف به اسمر که در مصر مدعی خلافت بود در سال هفصد و یک در
گذشت بفرمان سلطان ناصر جنازه او را در کنار قبر سیده نفیسه خاک سپردند.
عبدالرحمان جبرتی در حالات امیر عبدالرحمن کتخدا که از طرف سلطان
عبد الحمید در مصر حکومت میکرد گفته: امیر عبدالرحمان در هنگام حکومتش
در مصر منشأ آثار زیادی شد و مدارس و مساجد و آثار اسلامی را تعمیر و

مرمت کرد و از جمله مشہد سیدہ نفیسہ را تعمیر نمود و بر وسعت آن افزود۔

کرامات سیدہ نفیسہ :

۱۔ احمد ابو کف از دانشمندان و نویسندگان مصر است و کتابی تحت عنوان (آل النبی فی مصر) نوشته است و در آن از مشاہد مقدسہ اہل بیت علیہم السلام سخن گفته و در بار سیدہ نفیسہ رضوان اللہ علیہا نیز تفصیل بحث کرده است و ما اینک نوشته ہای او را ذیل شرح میدہیم۔

در عصر کی از روز ہای ماہ رمضان بطرف مقام سیدہ نفیسہ راہ افتادم و از این قصد بسیار خوشحال بودم و دلم از شوق در حال طپیدن بویا، امش و سکون بطرف مزار حرکت کردم و پس از مدتی وارد روضہ مبارکہ شدم و در حالیکہ دیدہ بر زمین دوختہ بودم مقابل قبرش قرار گرفتم۔

احساس کردم دلم سبک شدہ و آرامش خاصی دامن پدید آمد، در آن روضہ مقدسہ بوی نبوت را احساس کردم و تمام وجودم درخاندان نبوت و رسالت و تاریخ زندگی آنہا غرق شد و این آیت شریفیہ بنظر م رسیدہ کہ (رحمۃ اللہ وبرکاتہ علیکم اہل البیت انہ حمید مجید)

بعد از این حدیث حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ را خواطر آوردم کہ

فرمود: خاندان من مانند کشتی نوح علیه السلام هستند هر کس خود را در آن کشتی جای دهد نجات پیدا خواهد کرد و هر کس از کشتی تخلف کند و با نوح همراهی نکند به هلاکت خواهد رسید و در دریای جهالت و گمراهی فرو خواهد رفت -

هنگامیکه از خیابان اشرف در منطقه جامع ابن طولون رد میشدم و خود را مقابل مسجد سیده نفیسه دیدم، از دور ستاره درخشانی از اهل بیت را مشاهد کردم که همه آن اطراف را روشن کرده بود و مانند آفتاب تابانی در میان آن محله میدرخشید و همه را بطرف خود جلب میکرد -

برای نخستین بار که وارد مسجد سیده نفیسه شدم خود را در میان انوار درخشانی دیدم رنگ ها و نقش های دیوار روضه نفیسه مرا در خود جذب کرده، آیات مبارکه قرآنی را که با خطوط زیبائی بالا نوشته بودند مرا بطرف خود کشانید و هم چنین آیاتیکه در اطراف ضریح نوشته بودند مرا وادار به تامل و تفکر کردند -
مقابل ضریح قرار گرفتم که دو رکعت نماز بگذارم در این جا عطر نبوت به مشام رسید همان عطری که در هنگام ورود به روضه منوره حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله به مشام آدمی میرسد و این عطر را فقط در مزارات اهل بیت میتوانی درک کنی و در مقابر و روضات مطهره آنها استشمام کنای -

چرا چنین نباشد گرسیده نفیسه شاخه ای از آن درخت بزرگ
نیست مگر این برگ از درختیکه خداوند آن را از هر آلودگی پاک کرده است
نیست خداوند محبت آنها را در دل هر مومن افکنده بذرا در قلب هر مسلمانی
کشته است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مردم از اصول مختلفی خلق شده اند ولیکن من و علی از یک اصل آفریده
شده ایم پس چه می گوئید درباره درختی که من اصل آن هستم و فاطمه فرزند
علی آن را بارور میکند و حسن و حسین میوه آن درخت میباشند و شیعیان ما
برگهای آن هستند هر کس به شاخه ای از آن دست بزند وارد بهشت میگردد
و هر کس خود را از آن دور بدارد در آتش گرفتار میشود -

روضه مقدسه سیده نفیسه از هنگام وفات او در مصر مورد توجه بوده است
امراء و حکام مصر در تجلیل و تعظیم آن بسیار سعی کرده اند و علماء و فضلاء در
فضائل و مناقب او کتاب ها نوشته اند و یاد در کتاب های خود از وی نام
برده اند و عباد و ترهاده در طول تاریخ بوی توسل جسته اند و از برکات او
استفاده نموده اند -

محمد عبدالحق در کتاب الجواهر النفیسه فی مناقب السیده نفیسه و شیخ احمد

فهی در کتاب کریمته الدارین السیده نفیسه زندگی و خصوصیات او را مورد بحث قرار داده اند و بطور کلی هر کس در تاریخ مصر کتابی نوشته و یا درباره قاهره تحقیق کرده است از سیده نفیسه نام برده است -

عبد الغنی نابلسی جهانگرد که در سال یک هزار و صد و پنج از قاهره دید کرده است درباره مشهور نفیسه گوید: زنان مصری از قرن هشتم تا کنون روز چهارشنبه را بزیارت نفیسه اختصاص داده اند و روز پنجشنبه را به زیارت مشهور رأس الحسین علیه السلام میروند این موضوع در عصر خلفاء فاطمی معمول بوده است -

این خود میسرساند که مصریان از همان زمان های سابق به سیده نفیسه وابستگی داشته اند و زیارت قبرش میرفته اند و در آن جا حوائج خود را از خداوندی خواستند و معتقد بودند که دعا در مرز این سیده جلیله مستجاب است و خداوند نظر رحمت خود را بر مردم در آنجا فی انکند -

از موضوعاتی که در تاریخ نوشته شده این است هنگامیکه خلفاء بنی عباس و فرزندان آنها از بغداد فرار کردند و به مصر آمدند و در این جا مقیم شدند به سیده نفیسه اظهار علاقه کردند و در هنگام مرگ وصیت میکردند

اجساد آنها را در حواری سیده نفیسه به خاک سپارند با نظریه قبلا خلفای
فاطمی مصر را در آن جا دفن میکردند -

جهانگرد مغربی خالد بلوی که در سال ۷۳۷ هجری از مصر دیدن کرده
است گوید : من در قاهره به مشهد سیده نفیسه رستم در آن جا مسجدی بزرگ
مشاهده کردم که در نهایت ظرافت و زیبایی بود در مقبره سیده نفیسه اشیاء نازوانی
از طلا و مس دیدم که بیننده را متحیر میکرد و همه را بطرف خود میکشاند -

در قبه مسجد درمی بود که از آن جا به درون گنبدی بزرگ و باشکوه
میرفتند در میان این قبه که قبر نفیسه در آن جا بود قندیل های طلا و شمعدان
با پر تو افشانی میکردند زیر قبه با سنگهای گرانها پوشیده شده و هر گونه
زیبنت و آرایش در آن دیده میشد و آدمیان را متحیر میساخت -

حاکمی متحیر مردی را طلب کرده بود و میخواست او را در باره
گناهی که مرتکب نشده بود معذب کند این مرد نزد سیده نفیسه رفت
و به خانه او پناه برد و از او خواست تا در باره این ظالم که بدون جهت
او را متهم کرد و قصد آزار و اذیت او را دارد دعا کند و شورش را از او
دفع نماید -

سیدہ نفیسہ گفت : خودت نزد آن حاکم شکر برو و خداوند تو را از گزند او حفظ میکند این مرد نزد حاکم مزبور کہ اورا احضار کردہ بود قرار گرفت اما حاکم اورا مشاہدہ نمیکرد از کار گزاران خود پرسید پس این مرد یکہ حکم احضارش را دادہ ایم کجا است و چرا در مجلس ما برای باز خواست حاضر نمیشود۔

کار گزارانش گفتند : اینک در آن جانشستہ چگونہ شما اورا مشاہدہ نمیکنید گفت من اورا مشاہدہ نمیکنم بہ خداوند سوگند اورا نمی بینم گفتند : او بہ سیدہ نفیسہ پناہ بردہ و از او خواستہ است تا اورا در برابرستمگران حمایت کند و در بارہ اش دعا نماید تا از گزند ظالم محفوظ باشد در این ہنگام حاکم گفت : ستم من بہ جای رسیدہ کہ خداوند مظلومان را از دیدہ من پنهان میکند و مظلومان بدعا متوسل میگردند۔ بار خدایا من اینک توبہ میکنم و دیگر بکسی ستم نمیکنم و چون واقعا توبہ کرد و در توبہ اش اخلاص داست بلا فاصلہ اورا در نظرش مجسم دید۔

ہنگامیکہ حاکم مشاہدہ کرد ستم در میان مردم نشستہ است، اورا نزد خود فرا خواند و بسیار احترام کرد و مورد نوازش قرار داد و بہ فقراء و درماندگان

لمک کرد و مقداری مال برای سیده نفیسه فرستاد تا در میان مستمندان میزاند
تقسیم کند.

پیرزنی چهار دختر داشت و هر کدام از آنها از طریق ریسندگی از زرق
میکردند، آنها در سهقه مقداری پنبه میرشتند و مادرشان میبرد در بازار معروف
نصف آن را با دیگر پنبه و یا پشمی خرید و نصف دیگر را وسائل زندگی و خوراک
و پوشاک و سایر لوازم منزل تهیه میکرد.

یکی از روزها که در رشته‌ها را به بازار میبرد و مانند همیشه رشته‌ها را در پاهای
پیچیده بود و بالای سرش گذاشته بطرف مقصود میرفت در این هنگام که هسته و آرام
حرکت میکرد ناگهان پرده‌ای رسید و آن بسته را از بالای سرش برداشت و بطرفی
پرواز کرد.

پیرزن از این جریان سخت وحشت کرد و بی‌هوش بر زمین افتاد بعد از مدت
که به هوش آمد و متوجه شد رشته‌ها از دستش بیرون شده و دیگر سرمایه‌ای ندارد
که با دیگر چیزی از بازار بخرد بسیار ناراحت شد و اشک از دیدگانش جاری
گردید و نمیدانست چگونه بطرف خانه‌اش باز گردد.

پیرزن از اینکه قدرت نداشت بار دیگر برای فرزندانش وسائل معاش

تهمید کنند سخت مضطرب بود مردم پیرامون او جمع شدند و از شنیدن داستان غم انگیزش ناراحت شدند یکی از آنها گفت نزد سیده نفیسه بروید و مشکلات خود را با او در میان گذارید و از این گرفتاری نجات پیدا کنید.

امید است که التماس از برکت سیده نفیسه اضطراب شما رفع شود و بتوانید برای بچه های خود و سائل زندگی تهیه کنید این پیرزن بطرف منزل نفیسه براه افتاد و داستان خود را در آنجا بیان کرد و اشک میریخت سیده نفیسه با شنیدن سخنان او اشک از دیدگانش جاری شد و متوجه آسمان شد و گفت :

(یا من علا فقد، و ملک فقهر اجبر من امتك هذه ما انكسر، فانهن خلقك و عیالك) پس از گفتن این چند جمله از آن زن خواست که در آن جا بماند و خداوند قدرت دارد هر چه زودتر مشکل او را برطرف کند، پیرزن آن جا نشست اما دلش از بچه ها ناراحت بود و در فکر آنها ناراحت بسر میبرد.

بعد از اندکی گروهی آمدند و در خانه نفیسه را زدند و اذن ورود خواستند اجازه دادند آن گروه وارد شدند پس از اینکه وارد شدند داستان عجیب خود را برای او نقل کردند و گفتند ما چند نفر باز رگان بودیم که در یک کشتی

در دریا حرکت میکردیم هنگامیکه نزدیک شهر شما رسیدیم کشتی ما به سنگی برخورد کرد در این وقت کشتی سوراخ شد و از شکاف آن آب در کشتی وارد شد ما هر چه کوشش کردیم نتوانستیم آن شکاف را مسدود کنیم در این هنگام از خداوند خواستیم ما را از این ورطه نجات دهد و شما را شفیع خود قرار دادیم در این گرفتاری و پریشان حالی ناگهان در آسمان پرنده‌ای مشاهده کردیم -

پرنده از آسمان مقداری پنبه‌های رشته شده بالای کشتی انداخت و ما بوسیله آن سوراخ کشتی را محکم کردیم و آب قطع شد خداوند از برکت شما ما را از هلاکت و نابودی نجات داد و اینک پانصد درهم آورده ایم و بعنوان هدیه بشما میدیم و از خداوند متعال باین نعمت سپاس گزاریم -

در این هنگام سیده نفیسه گریه کرد و گفت بار خدایا چه اندانه هربان هستی و به بندگانت لطف داری اینک تو را سپاس گزارم بعد متوجه آن پیرزن شد و گفت: رشته‌های خود را ده هفته چند میفروختی گفت بیست درهم گفت اینک مرده میدهم که خداوند در عوض هر درهم بیست و پنج درهم برای تو فرستاد -

سیده نفیسه داستان کشتی و بازرگانان را حکایت کرد و مبلغ پانصد

درهم را به پیرزن داد و او در حالیکه گریه میکرد از منزل سیده نفیسه بیرون شد و با خوشحالی و شادمانی به منزل خود رفت و موضوع را به فرزندان خود که در انتظار بودند گفت -

سیده نفیسه رضوان الله علیها هما نظوریکه در حال حیات از محتاجان دستگیری نمیکرد و حاج مردم را بر میآورد در حال حیات نیز مزارش مورد توجه بوده است گروهی در مقام مقدس و روضه مبارکه او دست بدعا برداشتند و خداوند دعای آنها را مستجاب فرمود و مشکلات آنها را برآورده کرد و آنها با خوشحالی از مزارش بیرون شدند -

کرامات سیده نفیسه در این جا بسیار است و همه را نمیتوان احصاء کرد و این بان خود نشانه بزرگواری و خلوص نیت اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشد و خداوند آنها را به این مزیای مفتخر کرده و در حال زندگی و مرگ و طجاء و پناه گاه مردم میباشد و نیاز زندان در کنار خانه و مزار آنان به مقصود و مطلوب خود میرسد -

داستان عفا بن سلیمان مصری :

در مصر مردی بود که او را عفا بن سلیمان میگفتند - او در منزلش گنجی

کشف کرد و آن را بر فقراء و مستمندان و ایتام و ابناء سبیل تقسیم کرد و روزی پانصد نفر را اطعام میداد در هنگام حج که مردم بطرف مکہ رهسپار میشوند اورا که را پیشی میگرفت و هرگاه مشاهده میکرد یکی از حاجیان احتیاجی دارد به او کمک مینمود.

یکی از سالها عغان از وزیر مصر احمد بن سهل هزار یار گندم خریداری کرد و بعد قحطی شدیدی پیش آمد و گندم ترقی کرد و دو برابر قیمتی که خریداری بود شد وزیر مصر گفت من این گندم ها را به قیمت روز از شما میخرم عغان گفت من این گندم ها را نیم فروشم و زیادی آن را در راه خلا انفاق میکنم و استغفار از آن خواهم کرد.

عغان گندم ها را گرفت و همه را بین فقراء و درماندگان نیازمندان تقسیم کرد تا کین امیر مصر از این جریان بر آشفنت و بر عغان سخت گیری کرد و ستیزی آغاز نمود، مردم مقرر نزد ابوالحسن دینوری رفتند و از وی خواستند امیر را نصیحت کند و او رفت و کین را اندرز داد و سخن ابوالحسن را نپذیرفت و دستور داد او را به بیت المقدس تبعید کنند بعد از این مردم نزد بنان بن احمد واسطی رفتند و از او خواستند

امیر را در باره عفان نصیحت کند و از وی بخواهد این مرد بزرگ را آزار ندهد و اسلحه نزد او رفت و از وی خواست تا گزندى به عفان نرساند اما این بار نیز به جای اینکه به سخنان این ناصح گوش دهد دستور داد و اسلحه را به مغرب تبعید کنند -

بعد فرمان صادر نمود اموال عفان را مصادره کنند کارگذاران و عوالمش دارائی او را به بیجا ببرند. عفان نزد شریف علی بن عبداللہ رفت و جریان کارش را با وی در میان گذاشت و گفت در این قضیہ تاجمل ندارم و تصمیم گرفته ام از مصر مهاجرت کنم و در شهر دیگری توقف نمایم -

در این هنگام شریف بن عبداللہ همراه او بطرف روضہ مبارکہ ^{نفسه} میبرد رفتند و هر کدام از آنها در یک طرف قبر نشسته و به قرأت قرآن مشغول شدند و به خداوند متعال متوسل شدند و خواستند هر چه زود تر ظلم و ستم تکبیر را آنها دفع کند و اندوه و ناراحتی و گرفتاری را از این مرد مظلوم برطرف نماید -

در این جا شریف علی بن عبداللہ را اندکی خواب ربود و در عالم خواب

سیدہ نفیسہ را مشاہدہ کرد و گفت : اکنون عفان را بردار و نزد تکین بہر
و حاجت او برآورده شد شریف از خواب بیدار شد و او را برداشت و بہ
اتفاق نزد تکین رفتند ہنگامیکہ تکین شریف را مشاہدہ کرد در مقابل او برخواست
و بدش میلرزید ۔

تکین گفت : من اکنون سیدہ نفیسہ را در خواب دیدم و میگفت
شریف علی را احترام نما و ہرچہ از عفان گرفتہ ای بہ او رد کن زیرا او
از ستم تو بہ پناہ آورده است شریف گفت : این است عفان کہ اکنون
در مقابل شما قرار گرفتہ است ، تکین گفت من او را مشاہدہ نمیکنم ، بار خدایا من
از کردہ ام پشیمان ہستم و از گناہانم در این مورد در گذر ۔

در این ہنگام تکین بہ عفان گفت : تو آزاد شدہ سیدہ نفیسہ ہستی و
بعد او را احترام کرد و ہرچہ از وی گرفتہ بود برگردانید و بہ نیاز مندان
و مستمندان صدقات زیادی داد و بعد راہ عدالت را پیش گرفت و بہ
مردم مصرا احسان کرد و ہموارہ برباریت سیدہ نفیسہ میرفت تا در روز شنبہ
دہم ربیع الاول سال سیصد و سی یک دیدہ از جہان بست ۔

جسدش را بنا بہ وصیت او بہ بیت المقدس بردند و در آن جا

به خاک سپردند تکلیف میگفت: مردمان مصر از من میترسند و من از دعاء
سیده نفیسه میترسم بعد از تکلیف فرزندش به جای او قرار گرفت و با مردم به
عدالت رفتار کرد و عفان نیز در سال سی صد و بیست و دو جهان را
وداع گفت -

داستان ابوالعزیمانی:

از ابوالعزیمانی روایت شده که گفت: من در میان قوم خود معزز
و محترم بودم و خویش و ندانم به من احترام میکردند به گفته هایم عمل می نمودند
مال و مکت من از همه آنها زیاده تر بود این ثروت و مال موجب شد
که من راه تکبر و خودخواهی را پیشه کنم و خود را از همه مردم بالاتر بدانم
و با نظر حقارت به مردم نگاه کنم -

مدتی گذشت مال و ثروتم از دست رفت و زندگی بر من تنگ
شد در این هنگام دوستان مرا به صبر و شکیبائی توصیه می کردند و سودا
و بدخواهان از وضع من خوشحال بودند یکی از دوستان به من گفت به
صالحان و نیکوکاران متوسل شوم شاید زندگیم دگرگون شود و از این
همه رنج و محنت خلاص شوم -

در این هنگام از مردم کناره گیری کردم یکی از شب ها در خواب دیدم
در یک فضای بزرگی هستم در این فضا نوری درخشید و بعد از آن کی آن
نور خاموشی گزیدید باز دیگر روشن شد و بعد محفی گردید، این وضع چند بار تکرار شد
و من از این موضوع در شگفت شدم و علت آن را نمیدانستم و هم چنان
متخیر بودم -

ناگهان صدائی بگو شتم رسید و گفت این نور سیده نفیسه دختر حسن
است با خود گفتم: شاید خلاوند وسیله ای فراهم آورد و من بتوانم
خود را به او برسانم و رفع پریشانی حال خود را از وی بخواهم - گفته
شد نفیسه در گذشته است گفتم بزیارت قبرش میروم و در آنجا
مشغول به دعا میشوم -

در این هنگام صدائی بگو شتم رسید و گفت: من نفیسه هستم - ای
ابوالعزیز دلت را از آنچه سابقا داشتی پاک کن و خوی بد را از خودت
دور گردان گفتم: من دیگر از گذشته درس عبرت گرفته ام و به گذشته
باز نخواهم گشت و من از آنچه در گذشته انجام داده ام توبه میکنم و امید
خلاوند از لغزشهایم درگذرد -

نفیسه گفت بشما مرده میهم که خداوند گناهان شما را آمرزید و رنج و سختی های تو پایان گرفت من صبح که از خواب برخاستم دیدم عالم بسیار خوب است و بعد از چند روز زندگی من هم خوب شد و خداوند از فضل و کرمش نعمتهای فراوانی بر من ارزانی داشت و بیش از آنچه داشتم به من عنایت فرمود.

داستان دختر مصری :

ابن ایاس مورخ مصری در ضمن حوادث سال ۹۲۶ هجری گفته : دختر کوچکی با کودکان در کوچه بازی میکرد در سر این کودک کلاهی بود که تعدادی درهم و دینار بر آن دوخته بودند یکی از کودکان بآن کلاه تمنا کرد و فرصتی بدست آورد تا آن کودک را به یکی از کوچه های نزدیک مراد سیده نفیسه برد.

بعد از این کودک را به یکی از مقبره ها وارد کرد و سرش را برید و کلاه را برد پند و مادر طفل مقتول هنگامیکه مشاهده کردند دخترشان به خانه نیامده در جستجویش بیرون شدند ولیکن هر چه تفحص کردند او را نیافتند سپس همه کودکانیکه با او هم بازی بودند مورد مواخذه قرار گرفتند و همه را نزد حاکم بردند.

حاکم آن کودک را مورد سؤال قرار داد و گفت : اگر حقیقت را بگوئید شما را عذاب میکنم تا آن که کودک قائل به قضیه اعتراف گردد و بعد مردم را بطرف مقبره ای که کودک را در آن جاسر بریده بود راهنمایی کرد و اموران وارد مقبره شدند و دیدند کودک هنوز اندکی حیات دارد ولیکن خون زیادی از وی رفته است -

کودک را فوراً از مقبره بالا آوردند و به معالجه اش مشغول شدند و طبیب محل زخم را دخت آن کودک زخمش بهبودی یافت و مالش خوب شد و به سخن آمد در آغاز سخن گفت : بعد از اینکه آن کودک مرا به درون مقبره برد و سرم را برید ناگهان در مقابل خود زنی خوب صورت و جوان مشاهده کردم گفت : اندو همین مباش و بعد دستش را روی جراحت گذاشت و حال من خوب شد پرسیدم شما که هستید گفت : نفیسه داستان شیخ محمد علی حسینی :

شیخ محمد علی خلع حسینی شیخ مقریان مصر گفت : یکی از مصریان به من گفت : دید گام نابینا شد و من بجای او را مشاهده نمی کردم و هر چه از مال دنیا داشتم فروختم و به معالجه دید گام مشغول شدم اما معالجات

مفید واقع نشد من از اطباء مأیوس شدم و بطرف روضه مبارکه سیده نفیسه رفتم و شفای خود را از او خواستم -

آن مرد گفت هنگامیکه وارد روضه شدم در گوشه ای شستم و از فوطه ای حتی و اندوه گریه مرا گرفت در این هنگام مرا خواب ربود مشاهده کردم مردی زائین را از روضه شریفه بیرون میکند و فقط مرا آزاد گذاشتند که در حرم بمانم مردی گفت: پس چرا این شخص را بیرون نمی کنید -

در خواب به او گفته شد این شخص را سیده نفیسه یا این جا احضار کرده و ما قدرت نداریم او را از این جا بیرونش کنیم و اکنون سیده نفیسه میخوابد نزد او بپاید در این وقت سیده نفیسه آمد و در پشت سرم توقف کرد و چیزی در میان چشم من نهاد و بعد از خواب بیدار شدم در حالیکه دیگرانم همه چیز را میدید -

داستان مرد حجازی :

یک نفر حجازی بیماری چشم داشت و نایبنا شد و هر چه اطباء معالجه کردند مفید واقع نشد آن مرد نا امید شد و روزگارش تیره و تاریک گردید در یکی از شبها سیده نفیسه را خواب دید و به او گفت شفای تو در زیارت

من می باشد آن مرد از خواب بیدار شد و بارانهایش بطرف روضه مبارکه
راهپار گردید -

هنگامیکه خواست وارد مزار نفیسه شود پایش به دراصابت کرد و
با چهره اش بر زمین افتاد، صورت او زخم شد و خون روان گردید و از شدت
درد بی هوش شد بعد از اینکه به هوش آمد و روشنائی را مشاهده کرد و در اثر
این حادثه دیدگانش بینا شد و شفایافت -

داستان محمد فیضی مدیر اوقاف مصر:

محمد فیضی مدیر اوقاف مصر گوید: مادرم گردن بندی گران بها داشت
این گردن بند گمشد و هر چه جستند نیافتند و بعد به مقام سیده نفیسه رفتند و به
آن بانوی بزرگوار متوسل شدند بعد از توسل به منزل آمدند و خوابیدند و بعد
سیده نفیسه را در خواب دیدند و به او گفتند: گردن بند را بگردانید، او
از خواب برخاست و گردن بند را در دستش دید -

داستان محمد پاشا فوزی:

محمد فوزی پاشا پدر علی بک فوزی گوید: در ایسویط مردی زندگی
میکرد و رئیس اداره استیناف این شهر بود این مرد میگفت یکی از روزها

بعد از اینکه نماز صبح را خواندم خوابیدم بین خواب بیداری بانوی به نظرم رسید و گفت: امروز از این خانه نقل مکان کن، من بیدار شدم و از این خواب وحشت کردم و استعاضه نمودم و بار دیگر خوابیدم - بار دیگر به نظرم آمد و گفت: امروز از این منزل نقل مکان کنید کنید، از خواب بیدار شدم و بار دیگر پس از استعاضه خوابیدم مرتبه سوم که خوابیدم بار دیگر آمد و گفت من نفیسه دختر حسن هستم همین امروز از این جا نقل مکان کنید من امتثال کردم بلافاصله شروع به تخلیه کردم، همینکه تخلیه شد خانه فرود آمد و کسی صدمه وارد نکرده -

کرمانی از نفیسه:

هنگامیکه نفیسه با شوهرش وارد مصر شدند در آنجا مسکن گزیدند در نزدیک منزل آستها گروہی از اہل ذمہ زندگی میکردند، دختری از آستان بیمار و زمینگیر بود کہ قدرت راه رفتن نداشت، یکی از روزها اولیاء دختر بیمار از منزل خود جائی میرفتند و دختر بیمار را در منزل سیدہ نفیسه گذاشتند۔ سیدہ نفیسه از آب وضو خود بہ آن دختر با شید و از خداوند شقای او را خواست -

در این هنگام دختر از زمین برخاست در حالیکه اثری از ناخوشی
 در او نبود پس از اینکه خانواده دختر آمدند مشاهده کردند بیمارشان بهبودی
 یافته و اثری از ناراحتی در آن نیست آنان یقین کردند که دخترشان از
 برکت دعای سیده نفیسه شفا یافته است آنها همگان به منزل آن بانوی
 بزرگوار آمدند و دین مقدس اسلام را قبول کردند و این موضوع در مصر مشهور
 شد و همگان از آن اطلاع پیدا کردند.

یکی از کرامت‌های سیده نفیسه که موجب شد مردم مصر به او بیشتر علاقه
 پیدا کنند این بود که در هنگام اقامت سیده نفیسه آب رود نیل کم‌شد و مردم
 نگران شدند در این هنگام از آن بانوی معظم درخواست کردند که از
 خداوند بخواند بار دیگر آب رود نیل را زیاد گرداند و مزارع و باغات
 آن‌ها را سبز کند. نفیسه خانم مقنعه خود را به مردم داد و گفت این
 را در رود نیل بیاندازید آنان همین کار را کردند و آب بار دیگر زیاد
 شد. کرامتی دیگر اینکه پسریک زن ذمیه داریکی از شهرهای روم
 اسیر شد آن زن نزد نفیسه آمد گفت: از خداوند بخواهید که فرزند اسیرم
 را به من برگرداند. آن زن از منزل نفیسه می‌رون شد و در همان شب

فرزندش رسید مادرش جریان کار او را پرسید گفت: ای مادر من نفهمیدم و فقط دیدم دستی آمد و زنجیری را که برپایم قرار داده بودند باز کرد و گوینده ای گفت او را بیا کنید که نفیسه دختر حسن در باره او شفاعت کرده است ای مادر من این سخن را شنیدم و نفهمیدم پس از آن چه شد تا آنگاه که خود را در این جا دیدم هنگام صبح زن ذمیة نزد سیده نفیسه رفت و داستان را برای او نقل کرد و خود و فرزندش مسلمان شدند. علماء اخبار و تاریخ نویسان همه تصریح کرده اند که این قبر متعلق به نفیسه است و گروه کثیری از علماء و صلیحان آن قبر را زیارت کرده اند.

یکی از روزها یک زن یهودی دخترش مرخص بود در خانه سیده نفیسه حاضر شد و دختر بیماریش را در آن جا گذاشت و خود دنبال کارش رفت پس از مدتی بار دیگر به منزل سیده نفیسه برگشت و مشاهده کرد دخترش از آن بیماری یهودی پیدا کرده است.

در این هنگام دختر یهودی مسلمان شد و پدر و مادرش نیز اسلام اختیار کردند و گروهی از همسایگان آنها هم که از ماوقع اطلاع داشتند مسلمان گردیدند. هنگامیکه این قضیه در مصر فاش شد مردم از هر طرف بطرف منزل

سیده نفیسه روی آوردند و هر روز از دحام عجیبی در آن جاپیدا میشد -
 نفیسه از این رفت و آمدهای زیاد ناراحت شد و از کثرت ازدحام و
 مراجعه طبقات مردم دل تنگ گردید و تصمیم گرفت همراه شوهرش یار دیگر بطرف
 حجاز حرکت کند اهل مصر از این تصمیم ناراحت شدند و از آن بانوی بزرگوار
 خواستند از حرکت بطرف حجاز خودداری کند و در مصراقامت نماید ولیکن
 سیده نفیسه پیشنهاد آنها را قبول نکرد و عازم خروج از مصر شد -

داستان بزرگاله ندری :

زینب عالی از کتاب خطط امیر علی پاشا مبارک و تاریخ جبرتی نقل
 میکند که در سال هزار و یکصد و هفتاد و سه خادمان مشهد نفیسه خاتون به دستور
 متولی بقعه مبارک جمع شدند و بزرگاله ای را در دست گرفته و به مردم نشان
 دادند که این بزرگاله نظر کرده سیده نفیسه است و جریان آن از قرار ذیل است -
 خادمان پیداشتند که جماعتی از اسیان مسلمان در بلاد نصاری گرفتار
 بودند آنان متوسل به سیده نفیسه شدند و قرار گذاشتند در یک شب معینی گرد هم
 جمع شوند و مشغول دعا و تضرع و زاری گردند و بزرگاله ندری را هم بکشند،
 آنها در آن شب معین بزرگاله را آوردند و بکشند، در این هنگام زندان بان

کافر از نیت آنها مطلع شد اسیران را با ضرب و شتم از هم پرکنده کرد و از کشتن بزغالہ جلوگیری نمود.

زندان یان نصرانی شب خواب وحشت انگیزی دید و همه اسیران را آزاد کرد و مقداری هم پول بآنها داد و با کمال احترام و محبت آنها را روانه ولایت خودشان نمود، اسیران بزغالہ را با خود برداشته به مشهد سیده نفیسه در مصرقتد پس از این او هام و خرافات زیادی از طرف عوام الناس در مورد این بزغالہ پیدا شد.

گروهی گفتند هنگام صبح بزغالہ را در رواق سیده نفیسه مشاهده کرده اند جماعتی پنداشتند بزغالہ را بالای مناره مسجد دیده اند گروهی گفتند ما شنیدیم که آن بزغالہ سخن میگفت، دسته ای خیال میکردند که سیده نفیسه نوصیه کرده که آن بزغالہ را آزار ندهند و متولی روضه مدعی بود که صدای سیده نفیسه را از قبر در باره بزغالہ شنیده است.

بعد از اینکه این خرافات را از طرف متولی در میان مردم شهرت دادند متولی هر روز بزغالہ را میآورد و در کنار خودش قرار میداد با این خرافات و او هام دل های مردم را متوجه بزغالہ میکرد و نذورات زیادی

از این راه فراهم آورد و مردم کم از اطراف و نواحی برای دیدن بزرگاله میآمدند و هدایا و نذورات برای متولی میآوردند متولی به مردم میگفت این بزرگاله فقط پیسته و قند میخورد و به جای آب فقط شربت و گلاب مینوشد -

کار بزرگاله به جایی رسید که مردم برای او گردن بندهای طلا آورده و به گردنش آویخته بودند، روی سهرفته مدتی در سهم مصیبت بزرگاله بود و جامعه گرفتار و مشغول ادا و اطوار بزرگاله شده بودند، این مطلب به گوش وزراء و رجال بزرگ مصر رسید و آنها نیز نزد رانی برای بزرگاله میفرستادند مخصوصاً از طرف زنان اشراف و رجال هدایای فراوانی فرستاده میشد -

در این هنگام که غوغای بزرگاله همه جا را فرا گرفته و جامعه را به خود مشغول کرده بود امیر عبدالرحمن کد خدا والی مصر دنبال شیخ عبداللطیف متولی و سادن روضه سیده نفیسه فرستاد و گفت خودش همراه بزرگاله به دارالاماره بیاید زیرا بانوان حرم میخواهند بزرگاله را زیارت کنند و به او تبرک بجویند -

شیخ عبداللطیف بزرگاله را برداشت و باطیل و شیپور و پرچم و علم های مخصوص باجماعت زیادی روانه دارالاماره شد و با همان دبدبه و کبکیه در درحالی که بزرگاله را در بغل خود داشت وارد شد و در جای خود نشست و

گروهی از رجال و امراء و بزرگان کشور نیز در مجلس حاضر بودند امیر عبد الرحمان گفت بزغال را بدهید بپزند اندرون تا با نوان هم او را زیارت کنند -

پس از اینکه بزغال را به اندرون بردند امیر عبد الرحمن دستور داد بزغال را بکشند و طبخ کنند و در هنگام چهارمیا و نند تا خورده شود پس از اینکه طبخ شد گوشت بزغال را آوردند و در غره گذاشتند، امیر عبد الرحمان به شیخ عبد اللطیف متولی روضه گفت : از بزغال بخور، شیخ گفت آری به خداوند سوگند گوشت بسیار لطیف و خوشمزه ای است و او نمیدانست که گوشت بزغال خودش نباشد -

در این هنگام همه وزراء و رجال که در سفره حاضر بودند و از قضیه اطلاع داشتند به عمد بگوشه اشاره کرده و شیخ را مورد استهزاء قرار میدادند پس از اینکه چهار خورده و قهوه نوشیدند شیخ رو بطرف امیر کرد و گفت : بفرمائید بزغال را بپازند تا مریض گردیم، امیر گفت این گوشت بزغال لذیذی که اکنون میل فرمودید بزغال خودت بود که او را زنج کردیم و همه گوشت آن را خوردند شیخ عبد اللطیف از شنیدن این قصه مبهموت شد و امیر مصر شروع کرد بمرز نش کردن او و اینکه چرا مدتی است یا این خرافات و اوهام

مردم را گول زده و ثروت فراوانی جمع کرده است بعد از این امیر فرمان داد پوست بزقاله را از عمامه اش آویختند و همانطور که آمده بود با طیل و شپپور در شهر گردانند و رسوایش ساختند - شاعر بزرگ و ادیب سخنور مشهور عبداللہ بن سلامہ ادکاوای در این مورد گفته :

بنیت رسول الله طيبة الشاء	نفسیة لذت تفرجماشت من عن
وهم من جداها کل خید فافها	اطلا بها یا صاح انفع من کنز
و أعجب الاشیاء تبس اراد أن	یضل لوری فی جهامنه بالعنن
فعاجلها من نور الله قلبه	بذبح وأضحی الشیخ من اجلها مخزى

حسن بن زید پدر نفیسه :

حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام یکی از بزرگان زمان خود بشمار میرفت وی در جود و بخشش و فضل و کرم و سخا و فتوت در میان بنی هاشم معروف بود او بیست به در ماندگان وضعفاء عاقله مخصوصی داشت ما اکنون مختصری از زندگانی او را در این جا بنظر خوانندگان میرسانیم :

ابونصر بخاری گوید : ابو محمد حسن بن زید مادرش کنیزی بود بنام زجاجه و ملقب به ررق زید را جز حسن فرزند ذکور دیگری نبود و اعتقاد زید

بن حسن نیز منحصر به این پسر است حسن از طرف ابو جعفر منصور مدنی والی مدینه بود و در سال ۱۶۸ درگذشت -

سید جمال الدین حسنی معروف به ابن علقمه گفته: حسن بن زید کمی به ابو محمد از طرف منصور حاکم مدینه بود و او اولین علوی است که لباس سیاه پوشیده و از روش عباسیان پیروی کرد در قول ابن خلدون آمده است که وی در سال ۱۶۸ درگذشت

ابوالفرج اصفهانی گوید: ابو جعفر منصور خلیفه عباسی به مدینه رفت و ابن هرمة شاعر معروف چند شعر از برای او خواند، خلیفه امر کرد سیصد دینار باو بدهد حسن بن زید گفت این شاعر خوش گذران است و دینارها را از بین میبرد و در راه فساد خرج میکند، منصور گفت: پس با اندازه احتیاج باو بدهید -

خطیب بغدادی گوید: حسن بن زید ابو محمد هاشمی مدنی از پدرش و عکرمه غلام ابن عباس روایت میکند و از وی محمد بن اسحاق بن یسار و مالک بن انس و ابن ابی ذئب و گروهی دیگر روایت دارند حسن بن زید یکی از اسخوار زمان خود بشمار میرفت و بسیار به نیازمندانی رسیدگی میکرد

ابو جعفر منصور در واقع ابراهیم را به حکومت مدینه برگزید و مدت پنج سال در این مقام بود بعد از این بروی غضب کرد و ابراهیم را حاضر نمود و بزرگان افکند و تمام دارائی و اموال او را مصادره نمود هنگامیکه منصور در گذشت مهدی برخلافت قرار گرفت او را از زندان آزاد کرد و همه اموال او را برگردانید -

عبداللہ بن حسن گوید : هنگامیکه زید از دنیا رفت چهار هزار دینار قرض داشت - فرزندش حسن در هنگام مرگ پدرش کودک بود وی سوگند یاد کرد که در خانه نخواهم نشست و با کسی سخن نخواهم گفت تا وقتی که قرض های پدرم را بدهم زوی گوید حسن به گفته خود عمل کرد -

هنگامیکه حسن بن زید در مدینه حکومت میکرد فقیری بنام ابن ابی ذئب در آن جا زندگی میکرد، حسن بن زید این شخص را به خود نزدیک کرد و از وی دلجوئی نمود و زندگیش را روبراه ساخت ابن ابی ذئب در دستگاه حسن بمقرب شد و روز بروز وضعش بهتر گردید و دارای مال و جاه شد -

حسن این مرد را برای کاری نزد منصور فرستاد و او هنگامیکه

نزد منصور رفت و خود را با و رسانید شروع به سعایت از حسن کرد و هر چه خواست در باره او گفت و منصور را نسبت به وی خشمگین کرد و تا آن جا که منصور حسن را از مدینه احضار کرد و او را مورد بازخواست قرار داد -

حسن بن زید از این اتهام تنبّه شد و بار دیگر بطرف مدینه باز گشت، مرد سعایت گر هنگامیکه شنید حسن بار دیگر بعنوان حاکم وارد مدینه میشود از وقع خود ترسید و گمان کرد حسن با وی بد رفتاری خواهد کرد و از اعمال زشت و انتقام خواهد گرفت و بنزدانش خواهد افکند -

امام حسن بن زید بجای اینکه وی را مورد غضب قرار دهد و او را برابر کارهای ناستوده اش مجازات کند، مورد عفویش قرار داد و برایش هدایا فرستاد و او را از ناراحتی هائیکه برایش پیش آمده بود راحت ساخت و با این گذشت و عفویکه از خود نشان داد همگان را به تحسین و ادانت -

یکی از روزها جوانی را که شراب نوشیده بود نزد حسن آوردند

جوان گفت: یا بن رسول الله از من درگذرید دیگر شراب نخواهم نوشید رسول اکرم فرموده از لغزش افراد محترم درگذرید و من از فرزندان سهل بن حنیف انصاری هستم و پدرم از دوستان پدرت بود حسن گفت: میدانم آیا بار دیگر شراب خواهی نوشید گفت: نه به خداوند سوگند دیگر شراب نخواهم خورد.

حسن بن زید او را آزاد کرد و پنجاه درهم با و داد و گفت برو با این وجه از دواج کن و تشکیل زندگی بده او توبه کرد و از نزد او بیرون شد بطوریکه حسن بن زید به پارسائی و پرمهرگاری روزگار گذرانید و کارهای شایسته ای انجام داد و در پایان زندگی در سفر حج جهان را وداع گفت و جسدش ریختن را به مکه برده و در آن جا به خاک سپردند حسن بن زید در سال ۱۶۸ هجری که هشتاد سال از عمرش میگذشت در حاجر وفات کرد و در باره محل فوت حسن در میان مورخان اختلاف شده گروهی گفته اند در بغداد درگذشت بعضی گفته اند در مصر جهان را وداع گفته است ولی گفته صحیح همان است که در نزدیک که درگذشت برای اطلاع از حالات او به کتاب زندگانی حضرت عبدالعظیم تألیف نگارنده از صفحه ۸۰ تا ۱۰۰

مراجعة شود -

مادر سیده نفیسه :

سیده نفیسه از کنیزی متولد شد و این موضوع از مقام و منزلت سیده نفیسه نمیگردد و کنیز بودن مادرش نقصی برای او ایجاد نمیکند و مقام از جانش را پائین نمیآورد - زیرا از زمانهای بسیار قدیم گروهی از بزرگان و اولیاء خداوند نیز از مادران کنیز متولد شده اند ولی عطمت و بزرگواری آنها هم چنان باقی است -

گر مادر حضرت اسماعیل علیه السلام کنیز نمود و از نسل آن بزرگوار گروهی از انبیاء و اولیاء پیدا نشدند، حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله خود از اولاد اسماعیل علیه السلام بودند، مگر حسن پد نفیسه و یار نبیدن حسن جدش از مادران کنیز متولد نشدند -

بنابر این کنیز بودن مادر نفیسه موجب نقص این بانوی بزرگوار نیست زیرا پدران بزرگوارش به او شرافت و فضیلت میدهند و انتساب به آنها افتخار بزرگی باو میدهد، سیده نفیسه از خاندان نبوت و رسالت و از بیت عصمت و طهارت ریشه میگیرد و با رسول خدا و علی و فاطمه علیهم السلام

پیوند دارد -

برادران سیده نفیسه :

- ۱- ابو محمد قاسم بن حسن که بزرگترین برادر نفیسه بود و به زهد و عبادت و رسائی شهرت داشت، دختر این قاسم بنام خدیجه زوجه کرمه حضرت عبدالعظیم بوده است، که مزار شریف او در شهرری معروف است و سیده نفیسه عمه او میباشد، صاحب کتاب *جنة النعیم* گوید: امام زاده قاسم ششمین پسر قاسم بن حسن میباشد -
- ۲- علی کنی به ابوالحسن و لقب به مدید در مقابل ال ابی طالب گوید منصور دوانیقی علی بن حسن را با گروهی از سادات بنی حسن دستگیر کرد و در بغداد زندان افکند و علی در زندان درگذشت و این علی جد حضرت عبدالعظیم حسنی است و از این جا معلوم میشود که نفیسه عمه پدر حضرت عبدالعظیم میباشد و هم عمه زوجه کرمه اش -
- ۳- زید کنی به ابوطاهر که مادرش کنیز بوده -
- ۴- ابراهیم کنی به ابواسحاق که مادرش کنیز بوده -
- ۵- عبداللہ کنی به ابو زید که مادرش کنیز بوده است و او را جریده میگفتند -

۱- اسحاق مکنی به ابو الحسن لقب به کوکبی و مادرش کنیزی بود از اهل بحرین که در زندان هارون درگذشت -

۲- اسماعیل مکنی به ابو محمد که کوچکتر از همه و مادرش نیز کنیز بود -

اسحاق مؤتمن شوهر سیده نفیسه :

اسحاق بن امام جعفر صادق علیه السلام که با نفیسه از دواج کرد از رجال بسیار با فضیلت و تقوی بود و از بزرگان زمان خود بشمار میرفت و زندگی خود را با شایستگی و پرهیزکاری گذرانید و روایات زیادی از او نقل شده است ابن کاتب هنگامیکه حدیث نقل میکرد میگفت: حدیث کرد برای من نقه رضی اسحاق بن جعفر -

اسحاق بن جعفر از پدرش امام صادق اخباری نقل میکند عالمی جلیل و پرهیزی عاقل و متقی بود و هم چنین از حدیثش نیز روایت نقل میکند و آداب و سنن و فضائل و مناقب فراوانی از پدرش فراگرفت و در جامعه اسلامی مقام اجتماعی بدست آورد -

امین الاسلام طبری گوید: اسحاق بن جعفر مردی با تقوی و پرهیزکار و زاهد و پارسا بود، در علم و فضل رتبه بلندی داشت مردم از وی حدیث و

آثار نقل کرده اند و اسحاق به امامت برادرش موسی بن جعفر معتقد بود و حدیث امامت او را از پدرش روایت کرده است -

مقریزی گوید: اسحاق بن جعفر ملقب به مؤمن زوج سیده نفیسه از اهل فضل و علم و تقوی بود، گروهی از وی حدیث نقل می کنند - اولاد اسحاق در مصر زندگی میکردند بتورقی در مصر و بنو زهره در حلب از اولاد وی هستند -

فرزندان سیده نفیسه :

این وصلت فرخنده بسیار میمون شد در قاندان اسحاق نور حسن و حسین علیهما السلام درخشید و زهد و تقوی و عبادت و پرستش خداوند در خانه اسحاق افزوده شد از این ازدواج دو فرزند بنام ابوالقاسم و ام کلثوم پدید آمدند اما از این دو نسل و فرزندی به جای نماند و اسحاق نیز پس از درگذشت نفیسه در مدینه وفات کرد -

این رساله در شب جمعه بیست و یکم ماه ربیع الثانی سال یک هزار و سیصد و نود و هشت هجری قمری پایان گرفت و خداوند را سپاسگزاریم که ما را توفیق عطا فرمود تا این رساله که در موضوع خود کم نظیر است

و تاکنون در زبان فارسی در این باره کتاب یا رسالهای تدوین نشده
انجام بگیرد -

از خداوند مهربان همواره خواستاریم که ما را مورد لطف و عنایت
خود قرار داده و ما را از گزند حوادث نگهدارد و در طریق حق و صراط مستقیم
حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام ثابت گرداند
و ما را در زمره خدمت کاران به دین و مذهب محسوب فرماید و صحت و
تندرستی و توفیق خدمت گذاری از طریق قلم و بیان به شریعت مقدس
حضرت فاطمه الزهرا و خاندان گرامیش علیهم السلام عطا کند -

انه خیر موفق و معین

عزیز الله عطاردی

فهرست موضوعات

موضوع	صفحه
مقدمه	۲
تولد سیده نفیسه	۲
تربیت سیده نفیسه	۲
ازدواج سیده نفیسه	۵
موقعیت اجتماعی نفیسه	۶
نفیسه در کمر	۸
نفیسه در بیت المقدس	۸
سیده نفیسه در مصر	۱۱
فضائل سیده نفیسه	۱۵
گفته‌های علماء درباره نفیسه	۲۱
نوشته این تقوی بردی	۲۲
نوشته ابن عماد حنبلی	۲۳
نوشته‌های محمد صبان	۲۴
نوشته‌های سخاوی	۲۵
نوشته‌های مقریزی	۲۶

موضوع	صفی
نوشته محمد فرید وجدی	۲۷
نوشته احمد حسین مصری	۲۸
نوشته های محدث قمی	۲۸
نوشته های شرفاوی	۲۹
گفته های شعرانی	۳۰
وقات سیده نفیسه	۳۰
روضه سیده نفیسه	۳۳
توجه عباد به مشهد نفیسه	۳۷
استجابت دعا در کنار قبر نفیسه	۳۸
زیارت نامه سیده نفیسه	۳۸
تاریخ بناء روضه نفیسه	۴۰
داستان عفان مصری	۵۱
داستان ابالعزیز بانی	۵۵
داستان دختر مصری	۵۷
داستان محمد علی حسینی	۵۸
داستان مرد حجازی	۵۹
داستان محمد فیضی	۶۰

موضوع	صفحه
داستان محمد پاشا فوزی	۶۰
گرامانی از نفیسه	۶۱
داستان بزرگاله نذری	۶۲
حسن بن یزید	۶۸
مادر سیده نفیسه	۷۳
برادران سیده نفیسه	۷۴
اسحاق مؤتمن شوهر نفیسه	۷۵
فرزندان سیده نفیسه	۷۶



مآخذ ومدارك تأليف كتاب نفيسه

- | | |
|---------------------------------------|--|
| ١١- سفينة البحار - عباس قمي | ١- آل النبي عليهم السلام - احمد البوكف |
| ١٢- شذرات الذهب - ابن عماد | ٢- اسحاق الراغبين - محمد الصبان |
| ١٣- عبد العظيم حسني - عزيز الله عطاري | ٣- اعلام الوري - طبرسي |
| ١٤- عجائب الآثار - جبرقي | ٤- اغاني - ابو الفرج اصفهاني |
| ١٥- عمدة الطالب - ابن عنبدة | ٥- اهل البيت - محمود قرقاوي |
| ١٦- مرآت الجنان - يافعي | ٦- تاريخ بغداد - خطيب بغدادي |
| ١٧- مقاتل الطالبين - ابو الفرج | ٧- ١ |
| ١٨- موسوعة تاريخ مصر - احمد حسن | ٨- دائرة المعارف - فريد وجدي |
| ١٩- النجوم الزاهرة - ابن تقي بردي | ٩- الدر المنثور - زينب عاملي |
| | ١٠- سر السلسلة العلوية - بخاري |

